

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۴/۹

(۴۲-۱)

دوبیتی‌های باباطاهر در خلاصه الاشعار تقی‌الدین کاشانی

دکتر آرش اکبری مفاخر*

چکیده

خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (مورخ حدود ۱۰۰۷ ق) تقی‌الدین کاشانی پس از جنگ موزة قونیه (مورخ ۸۴۸ ق) دومین منبعی است که در آن ۳۳ دوبیتی کهن و اصیل باباطاهر آمده است. نگارنده پس از بررسی این دوبیتی‌ها آن‌ها را از نظر مشکلات زبانی و معنایی به ۳ دسته ساده (۵ دوبیتی)، متوسط (۱۶ دوبیتی) و مشکل (۱۲ دوبیتی) تقسیم کرده و در این مقاله به خوانش و گزارش ۹ دوبیتی مشکل پرداخته است. در این خوانش و گزارش نخست تصحیح علمی - انتقادی، آوانگاری و ترجمه فارسی هریک از دوبیتی‌ها انجام شده و سپس وزن هجایی و عروضی، قافیه و ردیف و شرح واژگان و اصطلاحات، آموزه‌های اساطیری، مباحث مربوط به فرهنگ مردم و نکته‌های تطبیقی و ... شاهدها و مثال‌های متنوعی از متون مختلف و گفتار مردم آمده است. پیرو بررسی‌های انجام شده در این مقاله نتایج زیر به دست آمده است: ۱) زیرساخت زبانی دوبیتی‌های باباطاهر گورانی است که تحت تأثیر کردی، لکی، لری و فارسی قرار گرفته و در سایه اشراف بر زبان‌های ایران باختری ابهامی در خوانش و فهم آن‌ها باقی نمی‌ماند. ۲) پیرو سنت شعری گورانی وزن دوبیتی‌ها نیز هجایی است که در اثر دستکاری‌های کاتبان و راویان به وزن عروضی نزدیک شده است.

واژگان کلیدی: باباطاهر، خلاصه الاشعار، تقی‌الدین کاشانی، دوبیتی، زبان گورانی.

* مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی). Mafakher2001@gmail.com

مقدمه

باباطاهر عریان شاعر مشهور همدانی است که شهرت وی به دلیل دوبیتی‌های اوست. از زندگانی باباطاهر اطلاعات چندانی در دست نیست، جز آنکه وی اهل همدان بوده و در نیمهٔ دوم سده ۴ ق و اوایل سده ۵ ق می‌زیسته است.^۱ کهن‌ترین گزارش دربارهٔ باباطاهر سخن عین‌القضات همدانی^۲ (۱۳۶۲: ۲۷/۱) است که به عنوان یکی از مریدان «طاهر» همواره به زیارت آرامگاه او و فتحه^۳ می‌رفته است.^۴ همچنین از قول استاد خود برگه^۵ نقل می‌کند که «طاهر» شخصیتی شیفته‌وار و مجنون‌گونه داشته است (همان: ۱/۴۵-۴۶). عین‌القضات در اشارهٔ بسیار مهمی از لقب «جصاص»^۶ برای باباطاهر یاد می‌کند (همان: ۲/۱۰-۱۱). کاربرد این لقب از سوی عین‌القضات روشنگر این نکته است که «طاهر» و «طاهر جصاص» در متون پس از عین‌القضات یک نفر هستند (پورجوادی، ۱۳۹۴: ۵۱). سمعانی^۷ (۱۹۹۲: ۳/۲۶۰-۲۶۱) به «طاهربن جصاص» از مشایخ همدان و همچنین ذهبی^۸ (۱۹۸۲: ۱۷/۳۹۴-۳۹۵، ۱۹۹۰: ۲۸/۴۴۸-۴۴۹) و صفدی^۹ (۲۰۰۶: ۱۶/۳۹۲) هر دو به نقل از کتابی با عنوان تاریخ همدان^{۱۰}

^۱ برای آشنایی با باباطاهر، زندگی وی و ...، نک:

Minorsky, 1986: I/ 839-842; Elwell-Sutton, 1988: III/ 296-297;

مینورسکی و اذکایی، ۱۳۷۵: ۱/ ۳۸-۴۴؛ رحیمیان، هرمز، ۱۳۸۰: ۱/ ۷۵۱-۷۵۵؛ اذکایی، ۱۳۹۳: ۷۱۵-۷۱۹؛ دانشفر، ۱۳۷۱: ۱-۲۵.

^۲ مقتول ۵۲۵ ق.

^۳ Fatha؛ احتمالاً کوتاه‌شدهٔ فتح‌الله که امروزه در گویش‌های غرب ایران رایج است. وی از بزرگان و عارفان در غرب ایران بوده و عین‌القضات خود را مرید وی می‌دانسته است.

^۴ نک: اذکایی، ۱۳۷۵: ۱۲۷: ۱۲۷؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۱۹۲-۱۹۳؛ پورجوادی، ۱۳۹۴: ۴۷-۵۱.

^۵ Beraka صورتی از نام‌واژهٔ براکه /berâ-k-a/؛ برا (برادر) + ک (پسوند تحبیب) + ۴ (نشانه‌نمای معرفه) = برادر عزیز.

^۶ گچکر، گچکار.

^۷ د ۵۶۲ ق.

^۸ د ۷۴۸ ق.

^۹ د ۷۶۴ ق.

^{۱۰} شوربختانه این کتاب از دست رفته و نشانی از آن در دست نیست.

تألیف ابوشجاع شیرویه شهردار همدانی^{۱۱} به «طاهر جصاص همدانی» اشاره کرده‌اند.^{۱۲} برجسته‌ترین نکته تاریخی در گزارش‌های ذهبی و صفدی ذکر تاریخ درگذشت طاهر در سال ۴۱۸ ق است (پورجوادی، ۱۳۹۴: ۵۵). حمدالله مستوفی^{۱۳} (۱۳۶۲: ۷۱) نیز از مزار باباطاهر در همدان و صفت «دیوانه» وی یاد کرده است.

زندگانی تاریخی باباطاهر با گزارش‌های غیر تاریخی و افسانه‌ای درآمیخته و روایت‌ها و داستان‌های فراوانی پیرامون شخصیت وی به وجود آمده است. راوندی (۱۳۸۶: ۹۸-۹۹) به داستانی روایی درباره دیدار طغرل بیگ سلجوقی و باباطاهر در سال ۴۴۷ ق در همدان اشاره کرده است که با تاریخ درگذشت باباطاهر هم‌خوانی ندارد. افسانه‌سرایی و گزارش‌های تخیلی از زندگی باباطاهر در نوشته‌های اوحدی بلیانی^{۱۴} (۱۳۸۸: ۴/۲۲۰۵-۲۲۰۶، ۱۳۸۹: ۴/۲۴۲۷-۲۴۲۸)، والۀ داغستانی (۱۳۹۱: ۱/۸۲۵)، آذر بیگدلی^{۱۵} (۱۳۳۷: ۲۶۳) و رضاقلی‌خان هدایت^{۱۶} (۱۳۸۲: ۱/۲) ۱۱۹۷-۱۱۹۸، ۱۳۸۸: ۱۹۶-۱۹۸) نیز ادامه یافته است.

باباطاهر در تاریخ روایی و سنتی اهل حق نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. وی در این روایت‌ها از مراتب عرفانی والایی برخوردار است^{۱۸}؛ زیرا یکی از مظاهر خداوندی در میان مردم و از یاران چهارگانه شاه خوشین به شمار آمده است (تذکره اعلی، ۱۹۵۰: ۴۴-۴۹، ۲۰۱۷: ۵۲-۵۸؛ جیحون‌آبادی، ۱۳۴۵: ۱/۲۸۷-۲۹۷، ۱۳۷۳: ۱۶۸-۱۶۱). از مهم‌ترین این روایت‌ها دیدار باباطاهر با شاه خوشین، از بزرگان آیینی اهل حق، در همدان است (جنگ اشعار اهل حق، گ ۶-۸؛ گنجینه یاری، ص ۶۷-۶۹).

^{۱۱} ۵۰۹-۴۴۵ ق.

^{۱۲} سه منبع سمعانی، ذهبی و صفدی از پورجوادی (۱۳۹۴: ۵۳-۵۸، ۱۹۱-۱۹۳) نقل شده است.

^{۱۳} د ۷۵۰ ق.

^{۱۴} د احتمالاً ۱۰۵۰ ق.

^{۱۵} د ۱۱۶۱ ق. در گزارش وی نکته مهمی درباره هم‌خوانی سخن باباطاهر با مضمون دو مورد از دوبیتی‌های جنگ قونیه دیده می‌شود که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (نک: قو ۱، ۶).

^{۱۶} د ۱۱۹۳ یا ۱۱۹۵ ق.

^{۱۷} د ۱۲۸۸ ق.

^{۱۸} نک: دانش‌پژوه، ۱۳۵۴: ۹۴۱-۹۴۸؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۱۸۶-۱۹۴.

دوبیتی‌های باباطاهر

دوبیتی‌های باباطاهر در بین عموم مردم و خواص از شهرت ویژه‌ای برخوردار است. زبان و گویش دوبیتی‌های وی همواره مورد توجه و اختلاف قدما و پژوهشگران بوده است. قدما و تذکره‌نویسان دوبیتی‌های باباطاهر را به زبان فهلوی (شمس قیس، ۱۳۷۳: ۱۱۳، ۱۶۲؛ سفینه تذکره الشعراء، گ ۵۰۲)، راژی (اوحدی، ۱۳۸۸: ۴/۲۲۰۶)^{۱۹}، رازی (هدایت، ۱۳۴۴: ۱۵۷) و راجی (آذر، ۱۳۷۸: ۲/۸۵؛ کوبک، ۱۹۰۴: ۲۲) دانسته‌اند. پژوهشگران نیز با تأکید بر فهلوی بودن زبان باباطاهر، زبان یا گویش دوبیتی‌های وی را مادی جدید یا فهلوی اسلامی^{۲۰} (Huart, 1885: 503, 507)، لُری^{۲۱} (de Gobineao, 1895: 344)^{۲۲}، گویش گورانی^{۲۳} (Sa'īd Khan, 1927: 40)، راجی (مصطفوی، ۱۳۵۲: ۵۱-۵۹)، بادینانی، مازندرانی، بازتابی از گویش همدان، هم‌پیوند با گویش کلیمیان همدان، لکی و ...^{۲۴} یا گردان در گویش‌های متفاوت و سروده شاعرانی چند (Hadank, 1926: xxxvii-lv)^{۲۵} به شمار آورده‌اند.

کهن‌ترین آثاری که با ذکر نام باباطاهر به اشعار وی اشاره کرده‌اند، عبارتند از: - بهاء‌الدین قمی در جنگ موزه قونیه (مورخ ۸۴۸ ق) مجموعه‌ای شامل ۲ قطعه ۳ و ۸ بیتی و ۸ دوبیتی با نام «قدوة العارفين باباطاهر همدانی» (میکروفیلم شماره ۳۲۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) آورده است.

^{۱۹} نک: اوحدی، ۱۳۸۹: ۴/۲۴۲۸ (رازی).

^{۲۰} pahlavi musulman

^{۲۱} Loure

^{۲۲} نک: مینوی، ۱۳۳۵: ۸۱-۸۵؛ ادیب طوسی، ۱۳۳۷: ۱-۱۶.

^{۲۳} Gūrānī dialect

^{۲۴} نک: Heron Allen, 1902: vii-xxii؛ خانلری، ۱۳۲۴: ۲۶-۳۰؛ نفیسی، ۱۳۲۴: ۲۲ (نیز نک: اذکایی، ۱۳۷۵: ۱-۱۱، ۵۵-۷۵)؛ اورنگ، ۱۳۵۰: ۹۸، ۱۴۳؛ موسوی، ۱۳۹۳: ۱۹۹-۲۰۰؛ حسینی آبیاریکی، ۱۳۹۲: ۴۰-۴۲؛ غلامی، ۱۳۹۹: ۴۸-۴۶؛ فیروزیخس، ۱۴۰۲: ۱۹-۲۰.

^{۲۵} نک: Elwell-Sutton, 1988: 296; Minorsky, 1986: 840؛ اذکایی، ۱۳۷۵: ۱۴-۳۳.

- تقی‌الدین کاشانی در خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (مورخ حدود ۱۰۰۷ ق) ۳۳ دوبیتی با نام «سلطان العارفین باباطاهر همدانی» (دستنویس پتینه، گ ۳۹۳-۳۹۴) آورده است.
- اوحدی بلیانی در عرفات العاشقین و عرصات العارفین (تألیف ۱۰۲۴ ق) ۸ دوبیتی با نام «باباطاهر عریان همدانی» (دستنویس ملک، گ ۸۷۸-۸۷۹) آورده است.

دوبیتی‌های باباطاهر در خلاصه الاشعار تقی‌الدین کاشانی (= خل)

تقی‌الدین کاشانی/ کاشی از نویسندگان برجسته دوره صفوی با تخلص «ذکری» به «میر تذکره» مشهور است. وی که در حدود سال ۹۴۶ ق در کاشان به دنیا آمده، از شاگردان محترم کاشانی بوده و در حدود سال‌های ۱۰۲۲-۱۰۲۴ ق درگذشته است. مهم‌ترین اثر وی خلاصه الاشعار و زبدة الافکار است که در سال‌های ۹۷۵-۱۰۱۶ ق تألیف کرده و در آن به شرح حال ۶۵۱ شاعر پرداخته است. این کتاب دارای مقدمه، ۴ فصل، ۴ رکن و خاتمه است. نثر کتاب گاه مصنوع و متکلف اما در کل روان و شیرین است (صفا، ۱۳۷۰: ۵ (۳)/ ۱۷۱۳-۱۷۱۵).

دستنویس‌های متعددی (حدود ۵۰ مورد) از فصول و ارکان خلاصه الاشعار موجود است، اما ظاهراً نسخه کاملی از آن در دست نیست. در دستنویس شماره ۲۱۸ کتابخانه خدابخش در شهر پتینه هندوستان، کتابت‌شده در حدود ۱۰۰۷ ق (گ ۳۹۳) ۳۳ دوبیتی از باباطاهر آمده است.^{۲۶} این مجموعه دوبیتی‌ها را امیر منصوری شناسایی و نگارنده را از آن آگاه کرد. فیروزبخش (۱۴۰۲: ۱۲۵-۱۳۷) این دوبیتی‌ها را فهلوی به شمار آورده و خوانش و معنای پیشنهادی خود را ارایه کرده است.

نگارنده دوبیتی‌های خلاصه الاشعار تقی‌الدین کاشانی را به ۳ دسته تقسیم می‌کند:

- (۱) دوبیتی‌های آسان که چندان تفاوتی با فارسی ندارند و خوانش و درک آن‌ها برای عموم خوانندگان ساده است (شماره ۱، ۱۵، ۲۲، ۲۹، ۳۳؛ ۵ دوبیتی).
- (۲) دوبیتی‌های متوسط که در یک یا چند واژه، ابهام دارند (شماره ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۲؛ ۱۶ دوبیتی).

^{۲۶} به نقل از امیر منصوری؛ نیز نک: فیروزبخش، ۱۴۰۲: ۱۲۵-۱۲۶.

۳) دوبیتی‌های مشکل و مبهم که در یک مصراع، یک بیت و حتی کل دوبیتی ابهام دارند (شماره ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۱؛ ۱۲ دوبیتی).

هدف از این تقسیم‌بندی، نخست خوانش درست (روخوانی، روان‌خوانی و وزن شعری) کهن‌ترین دوبیتی‌های باباطاهر از روی دستنویس و سپس شرح واژگان، تفسیر اصطلاحات، شرح مضامین اساطیری و ... برای رسیدن به معنای درست هر دوبیتی است. نگارنده پیش از این ۳ دوبیتی مشکل (شماره ۶، ۸، ۳۱، نک: اکبری مفاخر، ۱۴۰۲: ۱۲۷-۱۳۳) را خوانده و اکنون خوانش و گزارش ۹ دوبیتی مشکل دیگر موضوع این مقاله است.

دوبیتی ۱ (= خل ۴)

	بوری ^{۲۷} ای ^{۲۸} تیره‌شوانم روشناهی		روا داری گرت خوانم نتاهی	
	از که نابرار بارت شاد وایم		از ته جویم که خندان ار برآهی	

b-o:r-e: ey tira-ša:w-ân-em ru:šnâ-hi
 rawâ dêr-i gar-et x^wân-um na-tâ-hi
 az ke nâ-beîâr, bâr-et šâd-a wâ-b-um
 az ta ju:y-um ke, xandân ar bar-âh-i

نگارش فارسی:

ای روشنایی شهای تارم، بیا! روا می‌داری که تو را بخوانم و درنگ نکنی (نمانی و بروی).

تو را می‌جویم که شاید خندان بیایی و من بی‌یار و یاور یک بار با تو شاد شوم.

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا.

وزن عروضی: بیت (۱) مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف). بیت (۲) فاعلاتن

مفاعیلن فعولن (بحر مشاکل مسدس محذوف).

قافیه و ردیف: این دوبیتی فقط قافیه منظم دارد.

^{۲۷} اصل: بور (= بوری).

^{۲۸} بعد از ای، تا آمده که روی آن قلم گرفته شده است.

شرح واژگان و توضیحات:

بوری: ب (پیشوند امری) + ور (ماده مضارع از مصدر آمای «آمدن»، ماده ماضی: آما، ماده مضارع دستوری: آم) + ی (شناسه ۲ ش م) = فعل امر ۲ ش م «بیا». فعل را بوره نیز می‌توان خواند.

	به بالینم گرم، بوره ته ای حور		ندارم بی‌تو، طاقت ماگنه دور	
--	-------------------------------	--	-----------------------------	--

ba bâlin-am garm, b-o:r-a ta ey hu:r
na-dâr-um be: to:, tâqat mâtina du:r

تو ای حور! به گرمی به بالین من بیا که بی تو طاقت و توان دوری ندارم. (صهیدی، دستویس برلین، گ ۱۲۸).

	بوری و مجلس هوردره ناله		باور چنی ویت شیشه و پیاله	
--	-------------------------	--	---------------------------	--

b-o:r-e: wa majles, hur-dar-a nâla
bâwar čani we:t, še:ša w peyâla

به مجلس بیا، بانگی برآور و با خودت صراحی و پیاله می‌رایبورا! (کَشکُوتی مه‌حمود پاشای جاف، ج ۱، ص ۱۱۵) ۲۹.

	سا باوره تشریف، بوری و یانه‌م		آوا کر یانه صد سال ویرانه‌م	
--	-------------------------------	--	-----------------------------	--

sâ b-âwar-a tašri:f, b-o:r-e: wa yâna-m
âwâ kar yâna-y, sad sâl we:râna-m

اکنون به خانه‌ام تشریف بیاور و خانه صدساله ویرانم را آباد کن. (بیسارانی، ۱۳۷۵: ص ۴۵۹، ب ۵).
مضمون و مفهوم کلی بیت دوم در این بیت آمده است:

	بوری و مجلس، لا بر پرده شرم		و دوری دیسان، بزمی گرمی گرم	
--	-----------------------------	--	-----------------------------	--

b-o:r-e: wa majlis, lâ bar parda-y šarm
wa da:wr-e: disân, bazm-e: kar-me: garm

به مجلس بیا و پرده شرم را کنار بزن و با دور دیگری بزم را گرم کن. (مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ص ۱۰، ب ۲).

دو فعل **بوره** و **بوری** امروزه در زبان لکی کاربردی روزمره دارد.

ای: حرف ندا. **تیره‌شوونم**: تیره‌شو (تیره شب، شب تیره) + ان (نشانه جمع گورانی؛ کردی: شویل /šaw-eyl/؛ لکی: شول /šaw-ał/) + یم (ضمیر شخصی پیوسته ۲م در نقش اضافی) = تیره‌شبهای من. **روشناهی**: صورتی از روشنایی با تبدیلی به هی (نیز مصراع ۲ و ۴). تبدیل بی به هی در متون گورانی نمونه‌های دیگری نیز دارد. قس: **روناهی** /rûnâhi/ «روشنایی». **روا داری**: فعل مرکب ماضی ساده ۲م «می‌پسندی». **داری**: دار (ماده مضارع از مصدر **دارای** «داشتن»، ماده ماضی: دارا) + ی (شناسه ۲م) = فعل مضارع ۲م «داری». **داروم** < **دارو** /dâr-u/ **دارم**، **داری**، **دارو** /dâr-o/ **داری**. **گرت**: گر (اگر) + ت (ضمیر شخصی پیوسته ۲م در نقش مفعولی) = اگر تو را. **خوانم**: **خوان** (ماده مضارع از مصدر **خوانای** «خواندن»، ماده ماضی: **خوانا**) + یم (شناسه ۱م) = فعل مضارع ساده ۱م «خوانم» در معنای التزامی «بخوانم». **نتاهی**: صورتی از **نتاوی** /نتایی/ از مصدر **تاوای** (فارسی: تاییدن) «تاب آوردن، شکیبایی ورزیدن»، **ت** (پیشوند نفی) + **تاو** / **تاه** / **تای** (ماده مضارع، ماده ماضی: **تاوا** / **تایید**) + ی (شناسه ۲م) = فعل مضارع التزامی منفی «تاب نیاوری». **آسمان و زمین بارش نتاوو** /âsemân u zame:n bâr-eš na-tâw-o/ («آسمان و زمین بار او (= خداوند) را تاب نمی‌آورند (= تحمل نمی‌کنند)») (دوره دیوانه گوره، ص ۳۹، بند ۱۳۸). شاعر خطاب به معشوق می‌گوید: آیا روا می‌داری و می‌پسندی که تو را به نزد خود فربخوانم و تو تاب نیاوری؟ به عبارت ساده‌تر یعنی: در برابر درخواست من درنگ و شکیبایی نکنی و با خشم و تاب بروی؟ این مصراع یادآور بیت زیر از حافظ (۱۳۸۳: ص ۱۷۵، غزل ۲۲۱) است:

	چو دست بر سر زلفش زخم به تاب رود	ور آشتی طلبم با سر عتاب رود	
--	----------------------------------	-----------------------------	--

نابراز: بی‌برادر، کسی که برادر ندارد یا برادرش را از دست داده است. در فرهنگ ایران باختری به‌ویژه لرستان برادر نمادی از یار و یاور و پشتوانه و غم از دست دادنش بسیار سنگین است. فردی که برادرش را از دست داده، نیازمند توجه و مراقبت بسیار است. در ادبیات لری اشعار بسیار مشهوری در این باره با کلیدواژه «بی‌براری» سروده و خوانده شده که از مشهورترین سروده‌ها و آهنگها در غرب کشور است:

بی‌براری کشته نه تش گوله	هر برات بمیره شمشیرت کوله
--------------------------	---------------------------

be:-berâr-i kušt-e-ma na taš guľa
har berâ-t be-mir-a šamšir-et kuľa

بی‌برادری مرا کشته است، نه آتش گلوله! زمانی که برادرت بمیرد، شمشیرت کند می‌شود.

بارت: بار (باری، یک بار) + ت (ضمیر شخصی پیوسته ۲ ش م در نقش متممی) = یک بار از تو. هم‌پوشان این واژه جاری «یک بار» است. شاد: شادمان و خرسند. برای قرار گرفتن در وزن هجایی به صورت شاد خوانده می‌شود. وا: (پیشوند در معنای ب) + ب (ماده مضارع از مصدر بین «شدن»، ماده ماضی: بی) + م (شناسه ۱ ش م) = فعل مضارع التزامی ۱ ش م «بشوم». از: اگر، در نقش تأکیدی در معنای شبه‌جمله «شاید، امیدوارم». بر: پیشوند فعلی. آهی: صورتی از آیی. آه (= آی، ماده مضارع از مصدر آمای «آمدن»، ماده ماضی: آما) + ی (شناسه ۲ ش م) = فعل مضارع ساده ۲ ش م «آیی» در معنای التزامی «بیایی». تبدیل یی < هی در پایان کلمات و قافیه شدن آن‌ها با کلمات پایان‌یافته به هی در اشعار گورانی کاربرد دارد؛ مثلاً: در یک شعر ۵ بیتی: (ماهی / ماهی / بنیاهی / شاهی // بقاهی / لقاهی // یکتاهی / بیاهی // دوپاهی / دلخواهی) (برزنج، ص ۱۹۱-۱۹۲). در یک شعر ۶ بیتی: (شاهی / شاهی // نیاهی / آماهی // گواهی / لقاهی // بیاهی / راهی // گمراهی / جیاهی // شاهی // بلاهی) (دیوان گوره، ص ۴۴۴).

دوبیتی ۲ (= خل ۷)

ته که می‌شی ^{۳۰} به من جاری درآموز	که این بارنده شو آ کی کرم روز
گهی واژم که کی به روز وابه	گهی واژم که هرگز وامبا روز

ta ke mi-š-i ba men, jâr-e: dar-âmu:z
ke e:n bâranda-ša:w, â ki kar-um řu:z
gah-e: wâž-um ke, kay ba řu:z wâ-be
gah-e: wâž-um ke, hargez wâ-ma-b-â řu:z

^{۳۰} در یکی از دستنویس‌های باباطاهر نیز می‌شی «می‌روی» (مقصود، ۱۳۵۴: ص ۱۱۵، ش ۶۴، زیرنویس

(۱) و همچنین موشی «می‌گویی» (باباطاهر، دستنویس دهگان، گ ۲ الف) آمده است.

نگارش فارسی:

تو که می‌روی، چاره‌ای به من بیاموز که این شب بارانی را با چه کسی به روز برسانم؟
گاه می‌گویم چه هنگام در این شب به روز باز می‌شود؟ گاه می‌گویم هیچ‌گاه به روز باز نشود!
وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا.

وزن عروضی: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف).
قافیه و ردیف: مصراع ۱ فقط قافیه دارد و مصراع‌های ۲ و ۴ فقط ردیف دارند. قافیه و ردیف در حروف پایانی مشترکند.

شرح واژگان و توضیحات:

می‌شی: می (پیشوند اخباری) + ش (ماده مضارع از مصدر شیا / شین «رفتن»)، ماده ماضی: شیا / شی +
ی (شناسه ۲ ش م) = فعل مضارع اخباری ۲ ش م «می‌روی». جاری: جار در دو معنا می‌تواند باشد: ۱) بار،
جاری، یک‌بار. ۲) صورتی از کلمه چاره که در متون گورانی کاربرد دارد و ی (یای وحدت مفید نکره).

	جارم هر ایدن، بچوم و ایران	به نزد رستم، سرهنگ شیران	
--	----------------------------	--------------------------	--

zjâr-em har e:d-en, ba-č-u:m wa E:rân

ba nazd-e Rûstam, sarhņ-e še:r-ân

همانا چاره‌ام این است که به ایران به نزد رستم، سرهنگ شیران، بروم. (داستان پرزو و رستم، ب ۱۹۷۹).
با توجه به محتوای کلی دوبیتی جار به معنای «چاره» به کار رفته و در دستنویس‌های تازه‌تر به چاره ساده
و معنا شده است.^{۳۱} بارنده: بار (ماده مضارع از مصدر بارای > واری «باریدن») + عنده (پسوند سازنده
صفت فاعلی) = صفت فاعلی؛ بارانی، در حال باریدن). شو: شب؛ شب بارانی. آ: با. کی: چه کسی.
کُرم: کر (ماده مضارع از مصدر کرای «کردن»)، ماده ماضی: کرا + ُم (شناسه ۱ ش م) = فعل مضارع
ساده ۱ ش م «کنم» در معنای التزامی «بکنم». واژم: واژ (ماده مضارع از مصدر واژای > واپای «گفتن»
که به گونه واجای نیز آمده است، ماده ماضی: واژا + ُم (شناسه ۱ ش م) = فعل مضارع ساده ۱ ش م
«گویم» در معنای اخباری «می‌گویم». کی: چه وقت. وابه: وا (پیشوند فعلی: باز) + ب (ماده مضارع از

^{۳۱} باباطاهر، ۱۳۱۱: ص ۳۲، ش ۴۹؛ مقصود، ۱۳۵۴: ص ۱۱۵، ش ۶۴.

مصدر بین «شدن»، ماده ماضی: بی) + 4 (= / - ؛ شناسه ۳ ش م) = فعل مضارع ساده پیشوندی ۳ ش م «باز شود» در معنای اخباری «باز می‌شود». شاعر در این مصراع می‌گوید: چه هنگام در این شب به روی روز باز می‌شود؟ و امبا: وا (پیشوند فعلی: باز) + م (پیشوند نفی) + پ (ماده مضارع از مصدر بین «شدن») + ا (الف دعایی برای ساختن فعل دعایی) = فعل دعایی مرکب «باز مشود، باز نشود». شاعر در این مصراع می‌گوید: در این شب هیچ‌گاه به روی روز باز نشود!

مفهوم این دوبیتی بیانگر آیینی از سنت مهمان‌نوازی در غرب ایران است. پیرو این سنت اگر مهمانی در شبی بارانی به خانه فردی بیاید و یا پیش از رفتن مهمان باران شروع به باریدن کند، صاحب‌خانه تلاش می‌کند تا از رفتن مهمان در آن شب بارانی جلوگیری کند. وی برای نگاه داشتن مهمان از تنهایی خود سخن می‌گوید که چگونه این شب بارانی را بدون وی به صبح برساند؟! ظاهراً در این دوبیتی تلاش شاعر ناکام مانده و مهمان که همان معشوق اوست، خانه وی را ترک می‌کند. شاعر در ادامه می‌گوید: گاه می‌گویم چه هنگام در این شب بارانی (برای دیدار دوباره معشوق) به روز باز می‌شود و گاه می‌گویم هیچ‌گاه در این شب (به دلیل فراق از معشوق) به روز باز نشود؛ زیرا روز پس از رفتن معشوق معنایی ندارد. روایت دیگری از این دوبیتی در غزلی از پرتو کرمانشاهی (۱۳۷۷: ۲۱۸) به زبان کردی آمده است.

دوبیتی ۳ (= خل ۱۱)

بیدم پیر وه ^{۳۲} ، ورنایم به‌نمند	تن و پوش وه، توانایم به‌نمند
به من واژند ^{۳۳} وش، آلاله بوین	چون بویم که وه، بونایم به‌نمند

be:d-um pir awa, wurnâ-y-m ba-na-man-d
tan wa pu:š awa, tuwânâ-y-m ba-na-man-d
ba men wâž-und waš, âlâla bu:y-en
čun bu:y-um ka wa, bu:nâ-y-m ba-na-man-d

^{۳۲} اصل: و، نیز وه در مصراع ۲ و ۴.

^{۳۳} اصل: + که.

نگارش فارسی:

هان! پیر شدم و جوانی برایم نماند؛ تن در جامه و توانایی برایم نماند.

به من می‌گویند شادمانه آلاله ببوی؛ چگونه ببویم که بویایی برایم نماند؟!

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا

وزن عروضی: بیت (۱) مفعولاتن مفاعیلن فعولن / مفاعیلن مفاعیلن فعولن (؟ / بحر هزج مسدس

محدوف). بیت (۲) مفاعیلن مفاعیلن فعولن / مفعولاتن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محدوف /

؟). وزن ۱۰ هجایی این دوبیتی وزن غالب در اشعار حماسی و آیینی گورانی به‌ویژه در دوبیتی‌سرایی و

برخی فهلویات است و شاعران بزرگ گوران چون صیدی، بیسارانی و مولوی از این وزن استفاده کرده‌اند.

بیشتر دوبیتی‌های دوره دیوانه گوره، دوره دامیاری و «دوره زلال زلال» در وزن ۱۰ هجایی هستند.

	داود نیک‌بخت، داود نیک‌بخت	نه کول کبود، جولان در و جخت	
	نه بحر جیحون، سقام گیر و سخت	بنیام چنی دام، باوره و نخت	

Dâwed-e nik-baxt, Dâwed-e nik-baxt

na kuł-e Kabu:d, ĵa:wlân dar wa ĵaxt

na bahr-e Ĵayhu:n, saqâm gir wa saxt

Benyâm čani dâm, b-âwar-a wa next

ای داود نیک‌بخت، ای داود نیک‌بخت! بر پشت اسب کبود به شتاب جولان بده؛

در دریای جیحون استوار بمان و بی‌درنگ بنیامین را با دامش بیاور! (دوره دیوانه گوره، ص ۱۷، بند ۱۴).

	تهرین دلم نج کیل وارو	نه خواوم منده نج چاوان بیو	
	همی گردان چو گیلان در و دشت	سوک مشکین آلاله بدهی بو	

tahr-e:n-a deł-em, naĵ ke:l-a wâr-o:

na xâw-em mand-a, naĵ čâw-ân ba-y-o:

hame: gard-ân čo:, ge:l-ân dar u dašt

sawek ma-ške:n âlâla ba-dh-e: bo:

دل غمگینم از دست معشوق می‌گردد؛ نه خوابی برایم مانده و نه (خوابی) به چشمانم می‌آید.

چو دیوانگان در و دشت را می‌گردم؛ «این آلاله خوشبوی را مشک‌ن!» (سفینه تیریز، برگ ۲۶۴ ب، ص ۵۲۷).

قافیه و ردیف: این دوبیتی قافیه و ردیف منظم دارد.

شرح واژگان و توضیحات:

بیدم: بید (ماده ماضی از مصدر بیدن «شدن»، ماده مضارع: بو) + یم (شناسه اش م) = فعل ماضی ساده اش م «شدم» (= رسیدم). «وه» در بیدم ... وه در جایگاه پیرااضافه و در واقع پیشوند فعل است و نقش تأکیدی دارد. **بیدم‌وه** (وه بیدم، به بیدم = ببیدم) «بشدم». همچنین «و» در **بویم** ... وه؛ **بویم‌وه** (وه بویم، به بویم = ببویم) «ببویم». پیرااضافه وه در بیدم ... وه (= وه بیدم) نقش و مفهوم شبه جمله «ها» در متون ادبی را دارد. در جمله هم‌پوشان محتوایی زیر به جای وه بیدم؛ ها آما آمده است:

	مطرب بو و داد دل‌گیرمه وه	پیری ها آما، وه پیریمه وه	
--	---------------------------	---------------------------	--

mutreb bu: wa dâd, del-gir-i-ma wa
pir-i hâ âmâ, wa pir-i-ma wa

مطرب! به داد دل گرفتار من برس. هان! پیری آمد و من در پیری به سر می‌برم. (مهولوی، ۱۳۸۲: ص ۱۰۷، ب ۴).

این جمله در گفتار روزمره به گونه پیر آیم /pir â bi-m/ «هان! پیر شدم» کاربرد دارد. ورنایم: ورنای (صورتی از برنایی «جوانی») + یم (ضمیر شخصی اش م در نقش اضافی یا متممی) = برنایی ام/ برنایی برای من. به‌نمند: به (= بَ: پیشوند تأکیدی) + نَ (پیشوند نفی) + مند (ماده ماضی از مصدر مندن «ماندن»): فعل ماضی ساده منفی تأکیدی ۳ش م «بنماند». مضمون و صور خیال این مصراع در وزن ۱۰ هجایی در مصراع ۲ بیت زیر آمده است:

	ایسه ها جه گشت، پشیمانیم برد	واده پیریمن، جوانیم ویرد ^{۳۵}	
--	------------------------------	--	--

isa hâ ja gešt, pašimân-i-m bard
wâda-y pir-i-m-an, ju: wân-i-m wayard

هان! اکنون بهره‌ام از همه پشیمانی است. جوانی ام‌گذشت و هنگامه پیری من است. (مهولوی، ۱۳۸۲: ص ۱۰۸، ب ۲).

^{۳۵} این بیت از بینارانی است که مولوی آن را تضمین کرده است.

تن: پیکر، جثه، اندام، کالبد. وَ: در. پوش: جامه، لباس، تن‌پوش. واژه پوش گذشته از تن همراه با واژه جسه /jasa/ «جسد (= تن)» نیز بارها به کار رفته است. قس: پوشکه جسم -/pu:š-aka-y jasa/ m/ «جامه تنم». پوش جسته -/pu:š-e jasa/ «جامه تن» (مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ص ۱۸، ب ۲؛ ص ۱۲۵، ب ۱). «وَه» در پوش وه: حرف اضافه دوم: به پوشش/ جامه در؛ تن به جامه در نماند. در این عبارت شاعر می‌گوید: به دلیل لاغری و نزاری جسم و پیکر، دیگر تن هم در جامه نمی‌ماند و جامه از لاغری تن بر زمین می‌افتد؛ به عبارتی تن توان نگهداری جامه را ندارد. این تصویر دقیقاً برابر است با عبارت «لباس بر تن کسی زار زدن». مولوی، شاعر گورانی‌زبان، این تعبیر باباطاهر را در دو بیت زیر در همان وزن ۱۰ هجایی با تکیه و تأکید بر واژه پوش «جامه» به زیبایی تصویر کرده است (مه‌وله‌وی، دستنویس آستان قدس، گ ۲۷، ب ۱-۲) ۳۶:

	ضایفیش گرو، جه کا برده بی		بای هناسه سرد، گیج پیش ورده بی
	گیج مورد پوشش، بو هناسه وه		سُروه پوش موات، جه روی تاسه وه

zâyef-iš gera:w, ja kâ bard-a bi
bâ-y hanâsa-y sard, giġ pe:-š ward-a bi
giġ ma-werd pu:š-eš, ba:w hanâsa wa
surwa-y pu:š ma-wât, ja ru:y tâsa wa

پیکر لاغرش گرو از کاه برده بود و بادِ آه سردش او را در گردباد انداخته بود؛
جامه‌اش از بادِ آن آه سرد می‌چرخید و خش‌خش جامه از روی آرزومندی می‌گفت.
مفهوم کلی سخن باباطاهر و مولوی آن است که: تن از شدت ضعف و لاغری درون جامه نمی‌ماند و جامه از تن جدا می‌شود؛ یا به عبارتی تن به دلیل پیری و ناتوانی قدرت نگهداشتن جامه را ندارد. توانای: توان (بن مضارع از مصدر توانای «توانستن»، ماده ماضی: توانا) + ا (پسوند سازنده صفت فاعلی) = صفت فاعلی: توانا + ی (= یی/ ای: پسوند سازنده حاصل مصدر) = حاصل مصدر «توانایی». م در توانایم: ضمیر شخصی ا ش م در نقش اضافی یا متممی = توانایی‌ام/ برای من توانایی. واژند: واژ (ماده

۳۶ نک: که‌شکۆلی مه‌حمود پاشای جاف، ج ۱، ۱۵۰، ۱۵۸؛ مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ص ۱۶۵، ب ۳-۴.

مضارع از مصدر واژای < واچای > واجای، ماده ماضی: واژا + مُند (شناسهٔ ۳ش ج) = فعل مضارع ساده ۳ش م در معنای اخباری «می‌گویند». وش: < خوش؛ خوب و خوش، شادمان و خوشحال. در اینجا به معنای قیدی آمده است؛ به خوبی و خوشی. (نیز نک: خل ۱۲). بویین: فعل امر ۲ش م برابر با ماده مضارع بون که میانوند «ی» به آن اضافه شده است. قس: بویس > بوس «بایست»؛ بویش > بوش «بگو»؛ بویین > بون «بوی، ببوی». مصدر این فعل بونای «بوییدن» است که به صورت بونیای و گاه به گونهٔ مصدر مرکب بو نیای نیز به کار می‌رود. مصدرهای بونای و بویای در واقع هر دو برگرفته از بونیای هستند. همهٔ این مصدرها به معنای «بوییدن» هستند و در معنای ثانوی «بوسیدن» هم به کار می‌روند:

	شیرین بونیا، نه گِلکوی ^{۳۷} فرهاد	همت‌خواهیش کرد، به داد [و] فریاد ^{۳۸}	
--	--	--	--

Šire:n bo:nyâ, na gelku:y Farhâd
Hemat-x^wâhi-š kerd, ba dâd u faryâd

شیرین خاک قبر فرهاد را بویید (و بوسید) و با داد و فریاد همت‌خواهی کرد. (الماسخان کندوله‌ای، گ ۸۴ ب).

	چون دسته گل، جه نو شکاوا	بونیا و بوش، هر تا که تاوا	
--	--------------------------	----------------------------	--

čün dasta-y goł, ĵa nu: šekâwâ
bo:nyâ wa bo:-š, har tâ ke tâwâ

چون دسته گل دوباره شکوفا شد و تا آنجا که می‌توانست او را بویید (و بوسید). (خانای قبادی، گ ۲۱) ۳۹.

بویم: بوی (ماده مضارع از مصدر بویای > بونیای «بوییدن»، ماده ماضی: بویا) + مُم (شناسهٔ ۱ش م) = فعل مضارع ساده ۱ش م «بویم» در معنای التزامی «ببویم». بوی گل و بوییدن گل از تصویرهای

^{۳۷} gelko:y «خاک قبر، قبر».

^{۳۸} نیز خسرو و شیرین و شیرین و فرهاد، رونوشت صفری، ص ۱۳۳.

^{۳۹} خانای قبادی، دستنویس مجلس، گ ۲۱، ص ۸۰، ب ۱۶، چ اورنگ، ص ۹۱.

شاعرانه در غرب ایران به‌ویژه در اشعار اصلی و منسوب به باباطاهر است. که وَ: که همانا، که هان، که اینک. بونایم: بون (بن مضارع از مصدر بونای > بونیای «بوییدن»، ماده ماضی: بونا) + ا (پسوند سازنده صفت فاعلی) = بونا؛ صفت فاعلی «بویا». بونا + ی (= یی / ای: پسوند سازنده حاصل مصدر) = حاصل مصدر «بویایی» + یم (ضمیر شخصی اش م در نقش اضافی یا متممی) = بویایی ام، برای من بویایی. از آنجا که کاتب واژه و معنای بونای «بوییدن» را درنیافته، در بالای آن واژه ویونائیم را آورده است که ساختار واژگانی درستی ندارد؛ زیرا اگر شاعر می‌خواست از مصدر «دیدن» استفاده کند، از واژه بینایی / وینایی استفاده می‌کرد.

دوبیتی ۴ (خل ۱۲)

	اگر کامت کوا وش زندگی که	سرافرازی مکه افگندگی که	
	پنجه روزی تنت به مرگ نانه	وش تا جاودان زیونده‌ای ^{۴۰} که	

agar kâm-et ko:-w-â, waš wanda-gi ka
sarafrâz-i ma-ka, afganda-gi ka
panja ru:z-e: tan-et, ba marg nâ-n-a
waš tâ jâwadân-a, ze:wanda-ei ka

نگارش فارسی:

اگر کامت فراهم است، شادمانه زندگی کن. گردن‌کشی مکن، افتادگی کن.

پنج روزی تنت را برای مرگ آفریدند؛ شادمانه تا جاودان زندگی کن.

وزن هجایی: ۶ هجا + تکیه + ۵ هجا.

وزن عروضی: بیت (۱) مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف). بیت (۲) فاعلاتن

مفاعیلن فعولن / مفاعیلن مفاعیلن فعولن. (بحر مشاکل مسدس محذوف / بحر هزج مسدس محذوف).

البته مصراع دوم با خواندن وَش به صورت وَش در این وزن قرار می‌گیرد.

^{۴۰} اصل: زیونده.

قافیه و ردیف: این دوبیتی با در نظر نگرفتن قافیه ناقص مصرع ۴، در کل قافیه و ردیف منظم دارد.

شرح واژگان و توضیحات:

اگر: حرف شرط در معنای تأکیدی. کامت: کام تو. کوا: کو (جمع، توده، خرمن غلات، کوه؛ جمع آوری خرمن و محصولات کشاورزی و آن‌ها را به شکل کوهی کوچک یا بزرگ درآوردن) + ا (است که به گونه ه /-a/ نیز به کار می‌رود: کوه /ko:-w-a/) = کو است؛ «جمع است؛ فراهم است». ساخت کوا تحت تأثیر کردی به کار رفته و ساخت گورانی آن کون /ko:-n/ «جمع است» می‌باشد. مصدر مرکب کو کردن به معنای «جمع کردن» است:

	آوردن سران، کو کردن و بند	برزی هر کوی، چون کوه الوند	
--	---------------------------	----------------------------	--

âwerd-en sar-ân, ku: kerd-en wa band

barz-i har ko:y, čün ko:h Ałwand

سرها را آوردند و آن‌ها را چون کوهی بلند به بلندای الوند گرد کردند. (داستان برزو و رستم، ب ۲۳۱۴). این مصدر برای توده کردن خاک و جمع‌آوری گنج هم به کار می‌رود:

	اوسا منال بیم منالیک بدخو	و نو منالیل خاک مکردم کو	
--	---------------------------	--------------------------	--

a:wsâ menâl bi-m, mşnâl-eyk bad-xo:

wa na:w mşnâl-eyl, xâk ma-kerd-em ko:

آن هنگام من بچه بودم، بچه‌ای بدخو و در میان بچه‌ها خاک توده می‌کردم.^{۴۱} (مکری، ۱۳۲۹: ص ۶۴، ش ۲۱۴). از سوی دیگر برای امور غیرمادی در تعبیر ادبی چون «خرمن غم» نیز استفاده می‌شود: خرمان خم و کونانی /xarmân-e xam wa ko: nân-e-/ «خرمن غم گرد آورده‌ام» (مهوله‌وی، ۱۳۸۲: ص ۴۰۹، ب ۱۶). واژه کو در پیوند با واژگان زبان‌های ایران باختری کوم، کومه، کومل و... /ko:m,

^{۴۱} خاک‌بازی می‌کردم، نیز نک: همان، ص ۱۱۰، ش ۳۶۹.

ko:ma, ko:maʔ/ «توده و توده مردم» (نک: شرفکندی، ۱۳۸۵: ۶۴۳-۶۴۴) و واژه فارسی کود /kōd/ «توده، خرمن غلات» است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۴/۲۲۸۲). عبارت‌های خرمان کو کردن، مال کو کردن و همچنین تعبیرات زیر کاربرد عام دارند: ار خرماند کوه/ کوا دس و دل‌واز بو /ar xarmân-ed ko:-w-a | ko:-w-â das u deʔ wâz b-u:/ «اگر خرمنت جمع است، دست و دل‌باز باش». ار مالد کوه/ کوا قیری بدان /ar mâl-ed ko:-w-a | ko:-w-â qe:r-e be-zân/ «اگر مالت جمع است، قدرش را بدان». مصدر کام کو کردن از نظر معنایی معادل «کام یافتن» در فارسی (شاهنامه، ۷/۴۶۹/۴۹-۵۰) و همچنین عبارت کامت کوا ساختاری معادل «کامت رواست» (همان، ۱/۲۰۸/۶۶۴) در فارسی دارد:

	وگر گویم آری و کامت رواست	پپرداز دل را بدانچت هواست	
--	---------------------------	---------------------------	--

وَش: > خوش؛ به خوشی، با شادمانی. (نک: خل ۱۱). وندگی: بندگی. که: ماده مضارع از مصدر کردن. ماده ماضی: کرد = فعل امر ۲ش م «کن، بکن». سرافرازی: سر افراختن به معنای غرور و تکبر داشتن. افکندگی: سر به زیر داشتن به معنای فروتنی کردن. پنجه: پنج. نانه: این فعل را به دو صورت می‌توان تجزیه کرد: ۱) نا (ماده ماضی از مصدر نای / نیای «نهادن»، ماده مضارع: نه) + ن (شناسه ۳ش ج) + ۴ (= است) = فعل ماضی نقلی ۳ش ج «نهاده‌اند». ۲) نا (ماده ماضی از مصدر نای / نیای «نهادن») + ن (شناسه ۳ش ج) + ۴ (= حرف اضافه دوم به معنای «در»). کاربرد این حرف برای معنا کردن حرف اضافه اول به «به» است = فعل ماضی ساده ۳ش ج «نهادند برای» به معنای ماضی نقلی ۳ش ج: نهاده‌اند + در؛ به معنای «آفریده‌اند برای». ۴۲ با توجه به کاربردهای مشابه این فعل در ابیات شاهد، برداشت دوم منطقی‌تر است. قس: نانه زمین /nâ-n-a zame:n/ «نهادند بر زمین».

^{۴۲} در زبان فارسی نیز نهادن به معنای «آفریدن» به کار رفته است (شاهنامه، ۱/۸۹/۸۹): ج

بدینسان نهادش خداوند داد	بود تا بود هم برین یک نهاد
--------------------------	----------------------------

کور بوت او دیده، تو نشانم دا	نانِ بدبختی، و داوانم نا ^{۴۳}
------------------------------	--

ku:r bu:-t a:w dida, to nišân-em dâ
nân-e bad-baxt-i, wa dâwân-em nâ

کور شود آن چشمی که تو را به من نشان داد؛ زیرا که نان بدبختی را بر دامن من نهاد. (مکری، ۱۳۲۹: ص ۶، ش ۱۶).

من بنام و تاو، و گرز بی شو	نان ^{۴۴} پیلتن، و دامن تو
----------------------------	------------------------------------

men banâ-m wa tâw, wa gurz-e be:-šû:
nâ-n-a Pilatan, wa dâmân-e to:

قصد من مبارزه با گرز بی کران بود؛ همان گرز بی که پیلتن بر دامن تو نهاد. (داستان برزو و رستم، ب ۹۲۹)

زیونده‌ای: صورتی از زیوندگی. قس: زنه‌گی < زنه‌یی. (شرف‌کندی، ۱۳۸۵: ۳۸۲). شاعر این واژه را به همان صورت گفتاری خود بیان کرده است و کاتب نخستین که آن را می‌شنیده و یادداشت می‌کرده است، در ثبت واژه سرگردان شده و در نهایت آن را به گونهٔ زیونده (= زیونده‌ای) نوشته است. تفکر بازتاب‌یافته در این دوبیتی برگرفته از آموزه «جامه به جامه» و «دونادون» و بیانگر گردش روح در جسم‌های مختلف است. بنا بر این آموزه، روح از خداوند جدا شده و پس از گردش در آسمان‌ها و زمین در جامه و پیکرهای گوناگون مهمان می‌شود. این گردش تا رستاخیز ادامه دارد تا آنکه روح به کمال رسیده و دوباره به بارگاه خداوندی بازگردد. در این اندیشه، تن فقط محملی برای مهمان شدن روح و کالبدی فانی و میراست (گنجینهٔ یاری، ص ۱۱۴-۱۱۹). ریشه‌های این تفکر در ادبیات ایران باستان به‌ویژه در گردش فره دیده می‌شود، چنان‌که فره زردشت پس از طی مراحل بسیار به تن زردشت می‌رسد. گردش ذات نیز در پیوندها و نسل‌های یک خاندان در زمان‌های مختلف الگویی از گردش فره در خاندان‌های ایران باستان است (دینکرد، ۱-۷/ 4/ 438-439= I/). نمونهٔ بارز آن گزارش شاه خوشین دربارهٔ گردش ذات خداوندی از خداوند، ماه، خورشید و پادشاهان اساطیری ایران تا رسیدن به وی است که آن را به گردش خورشید در هر مکان و زمان تشبیه می‌کند (جیحون‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱۶۰-۱۶۱).^{۴۵}

^{۴۳} فعل ماضی ساده ۳ش‌م.

^{۴۴} = نانه: نان (فعل ماضی نقلی ۳ش‌م) + (=): در «نهاده است در».

^{۴۵} نیز نک: ص ۲۹۴-۲۹۵؛ الهی، بی‌تا: ۱۷-۲۲.

دوبیتی ۵ (= خل ۱۶)

	باده باور که، امشو شور مانی		راه در پیش و، منزل دور مانی	
	باده باور ^{۴۶} تا، جامی بنوشیم		پنجه روزی هنی دستور مانی	

bâda b-âwar ke, em-ša:w šu:r mân-e:

râh-a dar pe:š u, manzel du:r mân-e:

bâda b-âwar tâ, jâm-e: ba-nu:š-im

panja-ru:z-e: hani dastu:r mân-e:

نگارش فارسی:

باده بیاور که امشب شوری داریم. منزلمان دور است و راه در پیش داریم.

باده بیاور تا جامی بنوشیم؛ زیرا پنج روزی دیگر فرصت داریم.

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا. این دوبیتی بر پایه نظم و وزن ۱۰ هجایی گورانی تصحیح و آوانگاری شده است؛ زیرا اگر خواننده با زبان و ادبیات گورانی آشنا باشد، ناخودآگاه این دوبیتی را در وزن هجایی می‌خواند. همچنین با وجود افعال باور و مانی و همچنین واژگان امشو و هنی در گورانی بودن آن شکی وجود ندارد. ظاهراً در مصراع ۳ برای قرار گرفتن در وزن عروضی «که» به آن افزوده شده است (نک: خل ۱۱، ۲۳).

وزن عروضی:فاعلاتن مفاعیلن فعولن (بحر مشاکل مسدس محذوف). مصراع ۳ با احتساب «که» در این وزن قرار می‌گیرد.

قافیه و ردیف: این دوبیتی قافیه و ردیف منظم دارد.

شرح واژگان و توضیحات:

باور: ب (پیشوند امری) + اور (ماده مضارع از مصدر آوری «آوردن»، ماده ماضی: آور) = فعل امر
۲ ش م «بیاور». امشو: امشب.

^{۴۶} اصل: + که.

مانی: مان (ضمیر شخصی پیوسته اش ج) + ی (فعل ربطی ۳ ش م «است») = مان است. مان در هر ۳ مصراع نقش اضافی دارد: شورمان، منزلمان، دستورمان. راه: > راهه: راه + 4: نشانه‌نمای معرفه. جامی: جام + ی (نکره مفید وحدت) = یک جام. هنی: دیگر، از واژگان پربسامد در متون گورانی. دستور: رخصت، اجازه، فرصت.

دوبیتی ۶ (خل ۱۷)

	از از خاک آمدم، با خاک می‌شم	تن درست آمدم، بیمار می‌شم	
	مَنْ شرابی ^{۴۷} بُور، تا بویی	سَوکِبار آمدم، پربار می‌شم	

az az xâk âmad-um, bâ xâk mi-š-um
tan-durust âmad-um, be:mâr mi-š-um
man šarâb-e: b-awar, tâ ba-win-i
sawek-bâr âmad-um, puř-bâr mi-š-um

نگارش فارسی:

من از خاک آمدم و به خاک می‌روم. تندرست آمدم و بیمار می‌روم.
شراب یک‌منی بنوش تا ببینی که (چون) سبک‌بار آمدم و پربار می‌روم.
وزن هجایی: ۶ هجا + تکیه + ۴ هجا.
وزن عروضی: بیت (۱) مفاعیلن مفاعیلن فعولن / فاعلاتن مفاعیلن فعولن مفاعیلن. (بحر هزج مسدس محذوف / بحر مشاکل مسدس محذوف). بیت (۲) فاعلاتن مفاعیلن فعولن / مفاعیلن مفاعیلن فعولن. (بحر مشاکل مسدس محذوف / بحر هزج مسدس محذوف).
قافیه و ردیف: این دوبیتی در مصراع ۱ فقط ردیف و مصراع‌های ۲ و ۴ قافیه و ردیف دارد.

^{۴۷} اصل: شراب (= شراب).

شرح واژگان و توضیحات:

از: ضمیر شخصی گسسته اشم در نقش نهادی. با خاک: به خاک. بیمار: ناتوان و دردمند، بیمار. پور: بَ (پیشوند امری) + وَر (ماده مضارع از مصدر واردن «خوردن»، ماده ماضی: ورد) = فعل امر ۲شم «بخور (= بنوش)». بویینی: بَ (پیشوند التزامی) + وین (ماده مضارع از مصدر وینای «دیدن»، ماده ماضی: وینا) + ی (شناسه ۲شم) = فعل مضارع التزامی ۲شم «ببینی». من شرابی: یک من شراب + ی (یای وحدت مفید نکره) = شراب یک منی.

	احیام کر و جام، صاف یک منی	بلکو بمانون ^{۴۸} ، پی غمی هنی	
--	----------------------------	--	--

ahyâ-m kar wa jâm, sâf-i yak man-i

baŋku: ba-mân-un, pay qam-e: hani

با جام صاف یک منی زنده‌ام کن تا برای غمی دیگر بمانم. (مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ص ۴۴، ب ۱).

	نوش کن جام شراب یک منی	تا بدان بیخ غم از دل برکنی	
--	------------------------	----------------------------	--

(حافظ، ۱۳۸۳: ص ۳۶۴، غزل ۴۷۸)

سوک‌بار: سبک‌بار، کنایه از پاک و معصوم به دنیا آمدن. پربار: پربار، کنایه از گناه‌کار و معصیت‌بار از دنیا رفتن. می‌شم: می (پیشوند اخباری) + شه (ماده مضارع از مصدر شین «رفتن» ف ماده ماضی: شی) + م (شناسه ۱شم) = فعل مضارع اخباری ۱شم «می‌روم».

^{۴۸} فعل مضارع التزامی ۳شج «بمانند» به جای اشم «بمانم»: قس: کاربرد واچون به جای واچوم / واچم.

دوبیتی ۷ (=خل ۲۳)

	از آشفته‌کار، آن کاره ترسم		کلام ^{۴۹} آشفته، زان کاره ترسم	
	از آن ترسم ^{۵۰} گیتی وا سری شی		شرمسارم از آن، وا زاره ترسم	

az âšefta-kâr, ân kâr-a ters-um
kalâm âšefta, zân kâr-a ters-um
az ân ters-um giti wâ sar-ey š-e:
šarmsâr-um az ân, wâ zâra ters-um

نگارش فارسی:

من آشفته‌کارم و از آن کردار می‌ترسم. پریشان‌گویم و از آن کردار می‌ترسم.
من از آن می‌ترسم که جهان به پایان برسد. من از کردار خود شرمسارم و از رستاخیز می‌ترسم.
وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا.
وزن عروضی: این دوبیتی وزن عروضی روشنی ندارد، مگر آنکه از، کلام و شرمسارم را به ترتیب از،
کلام و شرمسارم خواند. همین عدم درک وزن هجایی باعث شده تا کاتبان و راویان صورت‌های دیگری
از بیت نخست را به شکل زیر ارایه کنند (کشکول الفقراء، گ ۱۴۸ الف):

	از از آشوده‌کاران کاره ترسان		کارم آشوده بی زان کاره ترسان	
	از از آشفته‌کاران کاره ترسم		کارم آشفته بی زان کاره ترسم	

(نک: فیروزبخش، ۱۴۰۳: ۱۳۲)

^{۴۹} کارم نیز می‌توان خواند.

^{۵۰} اصل: + که.

در کل این دوبیتی با اختیارات شاعری و احتساب «که» در مصراع ۳ در وزن زیر قرار می‌گیرد: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف).

قافیه و ردیف: مصراع‌های ۱ و ۲ فقط ردیف دارند، مگر آنکه آن و زان را قافیه به شمار آوریم. در مصراع ۴ بخشی از ردیف به عنوان قافیه و بخشی از آن به عنوان ردیف آمده است.

شرح واژگان و توضیحات:

از: ضمیر شخصی گسسته اشم در نقش نهادی. آشفته‌کار: کسی که کار و کردارش آشفته و نابسامان است. آن ... ه: نشانه معرفه قبل از اسم + نشانه‌نمای معرفه پس از اسم. ترسم: ترس (ماده مضارع از مصدر ترسای، ماده ماضی: ترسا) + عم (شناسه اشم) = فعل مضارع ساده اشم «ترسم» در معنای التزامی «می‌ترسم». کلام آشفته: آشفته و پریشان‌گو. دلیل پریشان‌گویی شاعر کارهای آشفته اوست. وا: به. سری: پایان. این واژه احتمالاً: sr̥-e خوانده می‌شده است و یا «ی» در آن زاید است. وزن این مصراع ۱۱ هجایی است که با حذف «ی»، وزن آن با ۳ مصراع دیگر که ۱۰ هجایی هستند، هماهنگ می‌شود. البته شاید سریع خوانده شده و یک هجا به شمار آمده است یا حرف «که» افزوده بعدی است. با توجه به افزودگی «که» در خل ۱۱، ۱۶، ۲۳ این گزینه منطقی‌تر است. آن: اشاره به آشفته‌کاری. وا: از (به همین دلیل، از این روی). زاره: نالیدن، شیون و زاری. اشاره به پایان گیتی و رستاخیز.

دوبیتی ۸ (= خل ۲۵)

	از نه‌کشتیم چشمان ته کشتیم	ولینم چهره بد زردت برشتیم	
	اگر امرو مرم از بعد صد سال	هر آن رو که مرم واجم نه‌کشتیم	

az na-kušt-i-m čašâm-ân-e ta kušt-i-m
weł-e:n-em čehra bod, zard-et bereš-i-m
agar emr̥u: mar-um, az ba'd-e sad sâl
har-ân ru: ke mar-um, wâj-um na-kušt-i-m

نگارش فارسی:

تو مرا نکشتی، سیاهی چشمانت مرا کشت. چهره‌ای گلگون داشتم و زردرویم کردی.

اگر امروز بمیرم یا بعد از صد سال، هرگاه که بمیرم، می‌گویم: «تو مرا نکشتی».

وزن هجایی: ۶ هجا + تکیه + ۵ هجا.

وزن عروضی: بیت (۱) فاعلاتن مفاعیلن فعولن / مفاعیلن مفاعیلن فعولن. (بحر مشاکل مسدس

محدوف / بحر هزج مسدس محدوف). بیت (۲) مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محدوف).

قافیه و ردیف: مصراع‌های ۱ و ۴ قافیه و ردیف دارند و مصراع ۲ فقط قافیه دارد. قافیه و ردیف در حروف

پایانی اشتراک دارند. قرار گرفتن نه با نه در جایگاه قافیه بیانگر تلفظ نه است.

شرح واژگان و توضیحات:

از: من؛ ضمیر شخصی گسسته ۱ش م در نقش مفعولی. نه‌کشتیم: نه (پیشوند نفی) + کشت (ماده ماضی

از مصدر کُشتن «کُشتن»، ماده مضارع: کش) + ی (شناسه ۲ش م) + م (ضمیر شخصی پیوسته ۱ش م

در نقش مفعولی) = فعل ماضی ساده منفی ۲ش م «نکشتی» + ضمیر مفعولی = من را نکشتی. چشامان:

چشام^{۵۱} (دانه‌ای سیاه و لغزنده که آن را در داروهای چشم به کار می‌برند) + ان (نشانه جمع). شاعر

مردمک چشمان معشوق را به دانه چشام تشبیه کرده و آن را استعاره از سیاهی چشمان آورده است: تو

مرا نکشتی، مردمک چشمان تو مرا کشت؛ یعنی اصلاً نیاز نیست که تو خود را برای کشتن من به زحمت

بیندازی، بلکه مردمک/ سیاهی چشمان تو برای کشتن من کافی است.

بکشت مردمک چشم جادوی تو مرا	بهانه اینکه پری خون نار می‌خواهد
-----------------------------	----------------------------------

(حسن غزنوی، ص ۲۰۱، ب ۱۲)

این تصویر یادآور یک دویتی منسوب به باباطاهر (۱۳۹۰: ۱۰۸) است:

سیاهی دو چشمانت مرا کشت	درازی دو زلفانت مرا کشت
به قتلیم حاجت تیر و کمان نیست	خم ابرو و مژگانت مرا کشت

^{۵۱} نک: دهخدا، ذیل همین ماده.

این تصویر همواره در ذهن و بیان شاعران بوده است که برای کشتن عاشق نیازی به خود معشوق نیست، بلکه چشم، ابرو، مژگان یا زلف وی به‌تنهایی می‌تواند این کار را انجام دهد؛ به عبارتی برای کشتن عاشق تنها چشم و زلف یار کافی است. صیدی (۱۹۷۱: ص ۱۶۴، ب ۱۱، ص ۳۰، ب ۱۴)، شاعر بزرگ گوران، این مضمون و تصویر را به شکل زیر بیان کرده است:

	چمان که صیدی بابۀ توش کشتن		تو دیدت پی قصد کشته من رشتن	
--	----------------------------	--	-----------------------------	--

to: dida-t pay qasd kušta-y men řašt-an

čemân ka Saydi, bâba-t to:-š kušt-an

تو دیدگانت را به قصد کشتن من سر مه کشیده‌ای؛ چنان‌که پدرت را کشته است.

نیز قس (عنصری، ۱۳۶۳: ص ۳۴۱، ب ۳۲۳۵):

	سر زلف مشکین جانان من		مرا کشت و پیچید بر جان من	
--	-----------------------	--	---------------------------	--

این مضمون امروزه در زبان کردی و لکی در گفتار روزمره رایج است: تو مه نکشیده، آو چاوایل سیده مه کشته. /tu me na-kušt-ida, âw çâw-eyl-e sey-ed-a me kušt-ena/ // تو منت نکشیده، اَ چَمَل سیته مه کشته /to: men-et na-kušt-eya, a çam-al-e sey-ta me kušt-ena/ «تو مرا نکشیده‌ای، آن چشمان سیاهت مرا کشته‌اند». واژه هم‌پوشان **چشام** در ترانه‌های ایران باختری **گلاره** /gelâra/ «مردمک» است که کاربرد بسیاری در زبان ادبی و گفتاره روزمره دارد (شرفکندی، ۱۳۸۵: ۶۹۷؛ مکر، ۱۳۲۹: ش ۴۴، ۱۲۳، ۱۹۱، ۱۹۴). اگرچه در این دوییتی کاتب به روشنی «چشامان» نوشته است، اما در زیر این واژه خود کاتب یا شخص دیگری واژه «چشمان» را افزوده است؛ به هر روی در خوانش و معنای چشامان ابهامی وجود ندارد. در نگاه نخست ممکن است این واژه «چشلان» نیز خوانده شود،^{۵۲} اما در زبان‌های ایران باختری **چشلان** به معنای «چشمان» وجود ندارد و علاوه بر آن دارای ساختار واژگانی درستی هم نیست؛ زیرا چشم در کردی **چاو** و جمع آن **چاوایل** /čâw-eyl/، در لکی **چم** و جمع آن **چَمَل** /čam-al/، در لری **چَش** و جمع آن **چَشیا** /čaš-yâ/،

^{۵۲} نک: فیروزبخش، ۱۴۰۲: ۱۳۳.

در گورانی چاو و چم و جمع آن به ترتیب چاوآن /čâw-ân/ و چمان /čam-ân/ است؛ بنابراین به یقین می‌توان گفت که این واژه، چشامان جمع چشم، استعاره از مردمک و اشاره به سیاهی چشمان معشوق است. ولین: ول (گل، حاصل تبدیل گ < و: گشا < وِشا) + ین (پسوند نسبی) = صفت نسبی؛ گلی، سرخ‌رنگ؛ سرخ‌چهره، گلگون‌چهره. م... بُد: م (شناسهٔ ۱ش م) + بُد (> بود: فعل ماضی ۳ش م از مصدر بودن) = فعل ماضی ۱ش م «بودم». ت برشتیم: ت (بخش دوم شناسهٔ ۲ش م که بین ی و م قرار می‌گیرد) + برشت (مادهٔ ماضی از مصدر برشتن «برشتن/ برشته کردن»). مصدر برشیای و برشای نیز کاربرد بیشتری دارد) + ی (بخش نخست شناسهٔ ۲ش م) = برشتیت (برشت + یت: برشتم، برشتی/ برشتیت/ برشتید، برشت/ برشتش) + م (ضمیر شخصی ۲ش م در نقش مفعولی): برشتیم = برشته کردی من را. دانه‌های زردرنگ مثل گندم در اثر بو دادن و تاب دادن بر آتش برشته شده و رنگ زرد آن‌ها به سرخ دگرگون می‌شود. اصطلاح «گنم برشیا» /ganem-beršeyâ/ (= گندم برشته) نمونهٔ روشنی برای این تصویر است. شاعر در اینجا تصویری معکوس آورده و می‌گوید: چنان‌که دانه‌های گندم با برشته کردن از زردی به سرخی دگرگون می‌شوند، من سرخ‌روی در اثر برشته شدن زردروی شدم؛ به عبارتی دیگر من چهره‌ای سرخ چون گل داشتم که تو با آتش عشقت مرا برشته کردی و به رنگ زرد درآوردی. قس (سعدی، ۱۳۷۳: ۶۲۱):

	گویند روی سرخ تو سعدی چه زرد کرد	اکسیر عشق بر مسم افتاد زر شدم	
--	----------------------------------	-------------------------------	--

مَرَم: مر (مادهٔ مضارع از مصدر مَرَدَن «مُردن»، مادهٔ ماضی: مرد) + م (شناسهٔ ۱ش م) = فعل مضارع ساده ۱ش م «میرم» در معنای التزامی «بمیرم». از بعد: بعد از. قس (خاقانی، ۱۳۸۲: ص ۲۵، ب ۱۷):

	مرا از بعد پنجه ساله اسلام	نزید چون صلیبی بند بر پا	
--	----------------------------	--------------------------	--

و نیز: گفت: شما چه پرستید از بعد من؟ (اسفراینی، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۵۹). از بعد این قصهٔ ابراهیم خلیل یاد کرد (عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱: ۲/ ۱۲۳۴). اما آنان که از بعد او بودند (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۱۰/ ۷۸). حرف ار (= اگر/ یا) پیش از «از بعد» به قرینهٔ لفظی اگر در آغاز مصراع محذوف است. قس:

	چه سود ار بعد از این تو بینه لاو من	نمانده چون تن ویرانه معمور	
--	-------------------------------------	----------------------------	--

ča su:d ar ba'b az e:n, to: ba-yn-a lâw men
na-mând-a ču:n tan-e we:râna ma'mu:r

چه سود اگر بعد از این به نزد من بیایی؛ آنگاه که این تن ویران، آباد نمانده است. (صهیدی، ۱۹۷۱: ص ۳۸، ب ۶).

واجم: واج (ماده مضارع از مصدر واجای > واجای «گفتن»، ماده ماضی: واج) + مُم (شناسه اشم)
= فعل مضارع ساده اشم «گویم» در معنای اخباری «می‌گویم».

دوبیتی ۹ (= خل ۲۸)

	سختن در دیله دارم سخت‌تر از سنگ		از ته جنگت کری از نه کرم جنگ	
	و چئی بام کیجان اوگنی سنگ		ته که بام و بُوت اوگینه این به	

az ta jaŋ-et kar-i, az na-kar-u:m jaŋ
suxan dar de:la dâr-um sax-tar az saŋ
ta ke bâm u bo:-w-et, a:wge:na-e:n be
wa čî-y-a bâm-e ke:j-ân a:wgan-i saŋ

نگارش فارسی:

تو با من جنگیدی، اما من با تو نمی‌جنگم. سختی سخت‌تر از سنگ در دل دارم:

تو که بام و ایوانت از شیشه است، چرا به بام دیگران سنگ می‌افکنی؟^{۵۳}

وزن هجایی: ۶ هجا + تکیه + ۵ هجا.

وزن عروضی: بیت (۱) فاعلاتن مفاعیلن فعولن / مفاعیلن مفاعیلن فعولن. (بحر مشاکل مسدس محذوف / بحر

هزج مسدس محذوف). بیت (۲) مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف). این بیت ظاهراً وزن

عروضی مشخصی ندارد و با اختیارات فراوان در بحر هزج قرار می‌گیرد.

قافیه و ردیف: مصرع ۱ فقط قافیه دارد و مصرع‌های ۲ و ۴ فقط ردیف دارند. قافیه و ردیف در حروف پایانی

مشارکتند.

^{۵۳} یادآور این عبارت در حکایت «هندوی نفت‌انداز» از گلستان است: «تورا که خانه نین است، بازی نه این است» (سعدی، ۱۳۹۱: ص ۱۵۹).

شرح واژگان و توضیحات:

از: ضمیر اشم نهادی (=من) که در نقش مفعولی یا متممی آمده است. تَه: تو، تور. مفعول دستوری که در ساخت کُنایی/ارگتیو فاعل منطقی جمله است. قس (جنگنامه رستم و زنون، ب ۲۳۰۳):

	نوذر شاه توران، نماناش هلاک	پی هون بابوش، بستن او فتراک	
--	-----------------------------	-----------------------------	--

Na:wzar šâh Tu:rân, na-mânâ-š hałâk

pe: hün-e bâbu:-š, bast-en a:w fetrâk

نوذر (= نهاد دستوری در نقش مفعولی) شاه توران (مفعول دستوری جمله در جایگاه نهاد منطقی) هلاک کرد و او (= طوس) آن فتراک را برای خون‌خواهی پدر بسته است (= نوذر به وسیله شاه توران هلاک شد/ شاه توران نوذر را کشت). نوذر، نهاد دستوری در نقش مفعولی و شاه توران، مفعول دستوری جمله در جایگاه نهاد منطقی است.^{۴۹} ت کری: مت (شناسه ۲ ش م) + کری (ماده ماضی از مصدر کرین «کردن»)، ماده مضارع: کر) = فعل ماضی ۲ ش م «کردی». کریم، کریت، کریش، کریمان، کریتان، کریشان. قس با مصدر ناله کرین^{۵۰} در بیت زیر:

	پیابی نه اسب، رو مالا نه خاک	ناله کرینش، یاوا به افلاک	
--	------------------------------	---------------------------	--

peyâ bi na asb, rū mâlâ na xâk

nâla-kerin-eš, yâwâ ba aflâk

سپس از اسب پیاده شد؛ چهره بر خاک مالید و صدای ناله کردنش به آسمان‌ها رسید. (جنگنامه رستم و زنون، ب ۹۳۱). نیز قس: مت کرد در بیت زیر:

	موینی و چم، مصاف [و] نبرد	اوسا بواچه، تو نامردیت کرد	
--	---------------------------	----------------------------	--

ma-win-i wa ča:m, masâf u nabard

a:wsâ ba-wâč-a, to: nâ-mardi-t kerd

^{۴۹} برای تفسیر و تحلیل این بیت، نک: اکبری مفاخر، ۱۴۰۰: ۴۹۸.

^{۵۰} نیز قس با مصدرهای ذانین /zâni-n/ «دانستن»: ذانی/ ذان، ذانیم «دانستم»؛ گرین /geri-n/ «گریستن»: گری/ گور؛

خنین /xani-n/ «خندیدن»: خنی/ خن.

به چشم خود میدان کارزار و نبرد راستین را خواهی دید. آن وقت بگو تو نامردی کردی! (رزمنامه کنیزک، ب ۱۶۰). ترجمه واژه به واژه جمله از ته جنگت کری چنین است: «من تو را جنگ کردی». در این ساخت که دنباله ساخت ماضی متعدی ساده در ایرانی میانه است، مفعول دستوری جمله (= ته) نهاد منطقی به شمار می‌رود و نهاد دستوری در نقش مفعولی / متممی قرار می‌گیرد^{۵۶}: من را / با من تو جنگ کردی (= من به وسیله تو جنگ کرده شد). ساخت مستقیم این جمله در پاره ۱ بیت زیر آمده است:

	ازت خو کشتنو ^{۵۷} ، سا پی ثوابی	بیا یک دم که بگزاری نمازم	
--	--	---------------------------	--

az-et xo: kušt-an-u:, sâ pay sawâb-e:
beyâ yak-dam ke, bu-gzâr-i namâz-am

هان! تو من را کشته‌ای، اکنون برای ثواب بیا و یک دم نمازی بر من بخوان. (صهیدی، دستویس برلین، گ ۱۲۹). جمله ازت خو کشتنو در واقع به شکل از تو خوت کشتنو / az to: xo:-t kušt-an-u: / «من تو را هان کشته‌ای» (= هان! تو من را کشته‌ای) بوده که در پی تحولات زبانی ساخت مستقیم از کشتنوت را پذیرفته است: از: مفعول + ت: شناسه ۲ ش م (= نهاد) + کشتنو: فعل ماضی متعدی نقلی. نمونه دیگر این تحول در جمله از کری ته خون‌خواری در خل ۳ دیده می‌شود. پیرو این دگرگونی ساخت مستقیم جمله از ته جنگت کری به گونه ازت جنگ کریت < از جنگیت کری است.

این تغییر ساختاری در دو جمله همسان محتوایی کم کاربرد و پر کاربرد زیر دیده می‌شود: یخگان خورگه تاوان / yax-ag-ân x^war-aga tâwâ-n- / «یخها خورشید آب کرد» (= یخها به وسیله خورشید آب شدند). خورگه یخگان تاوان / x^war-aga yax-ag-ân tâwâ-n- / «خورشید یخها آب کرد»^{۵۸}. نه کرم: نه (پیشوند نفی) + کر (ماده مضارع از مصدر کرین / کرای «کردن»، ماده ماضی: کری / کرا) + یم (شناسه ۱ ش م) = فعل مضارع ساده ۱ ش م «نکنم» در معنای اخباری «نمی‌کنم». کرم، کری، کرو،

^{۵۶} ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۱۷۷، ۲۰۶-۲۰۷.

^{۵۷} قس kušt-an-a-t «کشته‌ای مرا تو (= تو مرا کشته‌ای)» (نک: Mackenzie, 1966: 51؛ دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۸۵۸/۲).

^{۵۸} برای ساخت گنایی / ارکتیو و تحولات آن در زبان گورانی، نک:

Mackenzie, 1966: 51؛ بلو، ۱۳۸۳: ۵۵۸/۲؛ دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۸۴۱-۸۶۱.

کریم، کریت، کرون). **دپله**: دل؛ این واژه به صورت **دله**^{۵۹} نیز کاربرد فراوان دارد. **بام**: پشت بام، سقف خانه که بر روی آن سقف دیگری نباشد. **بوت > بوت**: در اینجا «ت» از پایان **بوت** یا «ت» ضمیر شخصی ۲ ش‌م در نقش اضافی محذوف است. سقف کوچک، سقف طبقه اول خانه که به عنوان ایوان برای طبقه دوم به کار می‌رود. در اینجا مجازاً ایوان. **اوگینه‌این**: آبگینه‌ای، شیشه‌ای. به: (ماده مضارع از مصدر بین «شدن») + 4 (= - : شناسه ۳ ش‌م) = فعل مضارع ساده ۳ ش‌م «باشد». **و چئی**: و (برای) + **چی** (چه) + **ی** (میانوند) + 2 (= - : شناسه ۲ ش‌م) = فعل مضارع ساده ۲ ش‌م «افکنی» در معنای التزامی «بیفکنی». شاعر در مصراع ۱ ساختار دستوری کنایی (ماضی ساده متعدی) را به خوبی در خدمت فصاحت و بلاغت شعر قرار داده است. وی هم‌زمان از دو فعل ماضی و مضارع در موضوعی واحد (= جنگیدن) استفاده کرده و جمله مرکب زیبایی آورده است. این کاربرد یادآور بیت زیر از سعدی در کاربرد دو فعل ماضی و مضارع در موضوع واحد (= جفا کردن) است (سعدی، ۱۳۷۳: ۶۵۸):

تو جفای خود بکردی و نه من نمی‌توانم	که جفا کنم و لیکن نه تو لایق جفایی
-------------------------------------	------------------------------------

دریافت

باباطاهر شاعر نام‌آشنای همدانی است که در سده چهارم و پنجم می‌زیسته و در سال ۴۱۸ ق درگذشته است. شهرت باباطاهر همدانی به دلیل دوبیتی‌های اوست که زبان آن‌ها مورد اختلاف زبان‌شناسان و پژوهشگران است. تذکره‌نویسان و پژوهشگران زبان این دوبیتی‌ها را فهلوی، راژی/ رازی، راجی، مادی جدید، پهلوی اسلامی، لری، گویش گورانی، مازندرانی، لکی و... به شمار آورده‌اند. خلاصه‌الشعار تقی‌الدین کاشانی مورخ حدود ۱۰۰۷ ق (۳۳ دوبیتی) پس از جنگ قونیه مورخ ۸۴۸ ق (۸ دوبیتی)، کهن‌ترین دوبیتی‌های باباطاهر را که در مجموع ۳۳ دوبیتی است، با ذکر نام «بابا طاهر همدانی» آورده است که به عنوان اصیل‌ترین دوبیتی‌های باباطاهر پایه این پژوهش قرار گرفته است. نگارنده در روشی توصیفی، نخست بدون هیچ پیش‌داوری فقط بر خوانش دوبیتی‌ها از روی دستنویس تمرکز شده است.

^{۵۹} دله یکی از واژگان نمادین و پربسامد در آغاز سروده‌های شاعران گورانی است.

در مرحله بعد برای معنای واژگان فقط با تکیه بر دانش زبانی خود از زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران و بدون مراجعه به فرهنگ لغت معنای دریافتی خود را ارایه شده است و دریافته است که دوبیتی‌های باباطاهر به زبان گورانی است. به پیرو این پژوهش‌ها در بررسی دوبیتی‌های باباطاهر نیز نتایج زیر به دست آمده است:

(۱) در خوانش دستنویس و نسخه خطی و تصحیح دوبیتی‌ها مشکل جدی و معناداری وجود ندارد که باعث بدخوانی یا خوانده نشدن دوبیتی‌ها شود.

(۲) معنای ظاهری دوبیتی‌ها کاملاً قابل فهم است و در درک و دریافت کلی معنا مشکل و ابهام خاصی وجود ندارد، اما برای دریافت مضامین آیینی، اساطیری و نمادین نیاز به شرح و توضیح وجود دارد تا عمق و لایه‌های پنهان دوبیتی‌ها نمایان شود.

(۳) تمام دوبیتی‌ها دارای وزن هجایی هستند که به دو دسته ۱۰ و ۱۱ هجایی تقسیم می‌شوند

(۴) تغییر وزن هجایی دوبیتی‌ها به عروضی باعث شده که این دوبیتی‌ها وزن عروضی یکسانی نداشته باشند.

(۵) تفاوت معنادار در وزن عروضی و هجایی بیانگر آن است که همه دوبیتی‌ها وزن هجایی دارند و کاتبان و راویان برای قرار دادن آن‌ها در وزن عروضی به دستکاری و ترکیب و چینش واژگان روی آورده‌اند. این رویکرد سبب شده تا دوبیتی‌ها به طور ناقص از ساختار وزن هجایی گورانی به ساختار وزن عروضی فارسی نزدیک شوند.

(۶) کاربرد وزن هجایی در اشعار گورانی به‌ویژه وزن ۱۰ هجایی پیوند استواری میان دوبیتی‌های باباطاهر و اشعار گورانی برقرار می‌کند؛ در واقع دوبیتی‌های ۱۰ هجایی باباطاهر به عنوان نماینده و بازتابی از شعر گورانی در ساختار و چارچوب اشعار گورانی بدون اشکال وزنی و محتوایی قابل فهم هستند.

(۷) قافیه و ردیف این دوبیتی‌ها در مقایسه با رباعی در دو دسته منظم (همسان با قافیه و ردیف در رباعی که مصراع‌های ۱ و ۲ و ۴ با یکدیگر هم‌قافیه هستند و گاه تنها ردیف دارند) و نامنظم که ردیف و قافیه از قاعده رباعی پیروی نمی‌کند، قرار می‌گیرند.

در بخش شرح واژگان و توضیحات از منابع زبان و ادب گورانی در ۳ حوزه آیینی، غنایی و حماسی استفاده شده است. در حوزه آیینی تمرکز بر متون اهل حق بوده که به صورت شعر و به وزن ۱۰ هجایی

هستند. این متون شامل مجموعه‌هایی چون سرانجام، دیوان گوره و دفترهایی چون برزنجه و ... کهن‌ترین ساختارهای زبان گورانی، مضامین اساطیری و مفاهیم دینی را در بر گرفته‌اند. در بخش متون غنایی دیوان شاعران گورانی زبان با تکیه بر اشعار ۳ شاعر بزرگ و صاحب‌سبک گوران؛ صیدی، بیسارانی و مولوی انتخاب شده‌اند و در حوزه حماسی مجموعه شاهنامه گورانی مورد نظر بوده است. در کل به پیرو خوانش دوبیتی‌های دستنویس و همچنین با توجه به بررسی‌های انجام شده در واژگان، دستور زبان، وزن، قافیه و ردیف، شرح واژگان و توصیف مفاهیم آیینی، مضامین اساطیری، صور خیال و ... با تکیه بر پیوند مستقیم دوبیتی‌های باباطاهر از منظر زبانی، فکری و ادبی با شاهدها و مثال‌های استخراج شده از زبان و ادبیات گورانی، مهم‌ترین مشکلات زبانی و معنایی دوبیتی‌های باباطاهر قابل فهم و حل شده است؛ بنابراین این ۹ دوبیتی در وزن هجایی و ساختار زبانی و ادبی گورانی هستند.



منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۳۷)، آتشکده آذر، تصحیح سید جعفر شهیدی، تهران: علمی.
- ابوالفتح رازی، دحسین بن علی (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
- ادیب طوسی، محمد امین (۱۳۳۷)، «فهلویات لری (باباطاهر)»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز.
- اذکایی، پرویز (۱۳۷۵)، باباطاهرنامه، تدوین پرویز اذکایی، تهران: توس.
- اذکایی، پرویز (۱۳۸۱)، ماتیگان عین القصص همدانی، همدان: مادستان.
- اسفراینی، ابومظفر شاهفور (۱۳۹۰)، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، تهران: میراث مکتوب.
- اکبری مفاخر، آرش (۱۴۰۰)، مقدمه و یادداشت‌ها بر جنگنامه رستم و زنون، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار و سخن.
- اکبری مفاخر، آرش (۱۴۰۲)، «زبان دوبیتی‌های باباطاهر»، قفقاز و کاسپین، ۱۴۰۲، س ۴، ش ۱-۲.
- الماس‌خان کندولای، شیرین و فرهاد، دستنویس ش ۱۴۹۶۰، کتابخانه مجلس، سده ۱۳ ق.
- الهی، نورعلی، حاشیه بر حق الحقایق، تهران، بی‌تا.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین، عرفات العاشقین و عرصات العارفین، دستنویس ش ۵۳۲۴ کتابخانه ملک، سده ۱۱ ق.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۸۸)، عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۸۹)، عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری و آمنه فخر احمد، تهران: میراث مکتوب.
- اورنگ، م (۱۳۵۰)، سروده‌های باباطاهر همدانی، تهران: پرچم.
- باباطاهر، «رباعیات»، دستنویس شماره ۳۸۵۳۵۹۵، کتابخانه ابراهیم دهگان اراک.
- باباطاهر عریان، دیوان، به کوشش وحید دستگردی، طهران: ارمغان، ۱۳۱۱ ش.
- برزنجی، دوره برزنجه و ابتدای دوره پردیور، به کوشش امرالله شاه‌ابراهیمی، کرمانشاه: صحنه، ۱۳۷۳ ش.
- بیسارانی، مصطفی (۱۳۷۵)، دیوان، به کوشش حکیم مه‌لا صالح، سنندج: مهرگان.
- بیسارانی، مصطفی (۱۳۹۵)، دیوان، به کوشش عبدالله حبیبی، سنندج: کردستان.
- کرمانشاهی، پرتو (۱۳۷۷)، کوچه‌باغی‌ها، با مقدمه و اهتمام محمدعلی سلطانی، تهران: سها.

پورجوادی، نصرالله (۱۳۹۴)، باباطاهر، شرح احوال و نگاهی به آثار ابومحمد طاهر جصاص همدانی، تهران: فرهنگ معاصر.

تذکره اعلی، سرانجام خاندان آتش‌بگی اهل حق، تصحیح محمدعلی سلطانی، هه‌ولیر، ۲۰۱۷ م.
«تذکره اعلی»، مجموعه رسائل و اشعار اهل حق، به اصلاح ایوانف، بمبئی: قادری، ۱۹۵۰ م.
تقی‌الدین کاشانی، خلاصه الاشعار و زبدة الافکار، دستنویس ش 218 HL کتابخانه پتته هند، مورخ حدود ۱۰۰۷ ق.

ته‌خته‌یی، موسته‌فا، دیوان، کؤکردنه‌وه له‌سه‌ر نه‌ساسی دستنویسی مه‌حموود پاشای جاف، لیکدانه‌وه‌ی وشه‌کان: موحه‌ممد ره‌شید نه‌مین، سنندج: کردستان، ۱۳۹۸ ش.
جنگ اشعار اهل حق، دستنویس شم ۱۷۴۵۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
جنگ اشعار گورانی:

"Gorānī poems including chronograms and muqatta'āt", Authour: Shaykh Ahmad ibn Muṣṭafā, (BL. MS. Or. 6444, (Oriental Manuscripts, British Library), part 2, 1196-1198 AH, ff. 8v- 54v.

جنگ موزه قونیه، دستنویس ش ۲۵۴۶، گردآوری بهاء‌الدین قمی، میکروفیلم ش ۳۲۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مورخ ۸۴۷-۸۴۸ ق.
جنگنامه رستم و زنون، به کوشش آرش اکبری مفاخر، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار و سخن، ۱۴۰۰ ش.

جیحون‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۴۵)، شاهنامه حقیقت یا حق الحقایق، به کوشش محمد مکرری، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
جیحون‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۶۳)، حق الحقایق (شاهنامه حقیقت)، به کوشش نورعلی الهی، تهران: جیحون.

حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۳)، دیوان، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، قم: نگاران قلم.
حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
حسن غزنوی، دیوان، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲ ش.
حسینی آبیاریکی، آرمان، «بررسی ویژگی‌های زبانی و دستوری دویتی‌های باباطاهر همدانی»، پیام بهارستان، ۱۳۹۲ ش، س ۵، ش ۲۰، ص ۳۹-۶۱.

حمدالله مستوفی قزوینی (۱۳۶۲)، نزهةالقلوب، به سعی و اهتمام گای لسترینج، تهران: دنیای کتاب.
خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۸۲)، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
خانای قبادی (۱۳۴۸)، خسرو و شیرین، به کوشش م. اورنگ و صفی‌زاده، تهران: مهر.

خانلری، پرویز نائل، «دوییتی های باباطاهر»، پیام نو، ۱۳۲۴ ش، س ۱، ش ۸، ص ۲۶-۳۰، ش ۹، ص ۳۷-۳۹، ۶۰.

خسرو و شیرین و شیرین و فرهاد، رونوشت اسدالله صفری، بی شماره، کرمانشاه: کتابخانه رازی.

داستان برزو و رستم، به کوشش آرش اکبری مفاخر، زیر چاپ.

دانش پژوه، محمدتقی، «دفتر سرانجام اهل حق و باباطاهر همدانی»، راهنمای کتاب، ۱۳۵۴ ش، س ۱۸، ش ۱۰-۱۲، ص ۹۴۱-۹۴۸.

دانشفر، حسن (۱۳۷۱)، اسپیده باز، سیری در احوال و اشعار باباطاهر همدانی، تهران: اقبال.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲)، رده شناسی زبان های ایرانی، تهران: سمت.

دوره دامیاری (۱۹۶۷ م)، صیاد الهی و شاهباز الهی یا دوره دامیاری، تصحیح و ترجمه محمد مکرری، آلمان: ویسبادن.

دوره دیوانه گوره یا دیوان عالی یاران حقیقت بر فراز کوه شاهو (۱۹۷۷ م)، تصحیح محمد مکرری، پاریس: مرکز تتبعات علمی.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.

دینکرد ← The Complete of The Pahlavi Dinkard, D. M. Madan (ed.)

دینکرد پنجم ← کتاب پنجم دینکرد، چ ژاله آموزگار و احمد تفضلی.

دیوان گوره، به کوشش محمد حسینی، کرمانشاه: باغ نی، ۱۳۸۲ ش.

ذهبی، شمس الدین (۱۹۹۰ م)، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تصحیح عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الكتاب العربی.

ذهبی، شمس الدین (۱۹۸۲ م)، سیر أعلام النبلاء، تصحیح بشار عوادمعروف، بیروت: مؤسسة الرسالة.

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۸۶)، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و تصحیح محمد اقبال، تهران: اساطیر.

رحیمیان، هرمز، «باباطاهر»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، ص ۷۵۱-۷۵۵.

رزمنامه کنیزک (حماسه ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریران) (۱۳۹۷)، ویراست ۲، به کوشش آرش اکبری مفاخر، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر.

سرانجام (سهرته نجام)، مجموعه کلام های یارسان (۲۰۰۷ م)، به کوشش طیب طاهری، سلیمانیه: انستیتو فرهنگی کرد.

سرودهای دینی یارسان (۱۳۴۴)، به کوشش ماشاءالله سوری، تهران: امیرکبیر.

- سعدی، شیخ مصلح الدین (۱۳۷۳)، کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: طلوع.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۹۱)، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- سفینه تبریز، گردآوری و به خط ابوالمجد محمدبن مسعود تبریزی، مورخ ۷۲۱-۷۲۳ ق، دستنویس شماره ۹۰۰۸۴ کتابخانه مجلس.
- سفینه تبریز، گردآوری و به خط ابوالمجد محمدبن مسعود تبریزی، مورخ ۷۲۱-۷۲۳ ق، چاپ عکسی دستنویس کتابخانه مجلس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱ ش.
- سفینه تذکره الشعراء، دستنویس جنگ ش ۹۰۰ مجلس، سده ۸ ق.
- سمعانی، عبدالکریم (۱۹۹۲ م)، الأنساب، تصحیح عبدالرحمان بن یحیی معلمی یمانی و دیگران، قاهره: مكتبة ابن تیمیة.
- شرفکندی (ههژار)، عبدالرحمن (۱۳۸۵)، فرهنگ کردی فارسی ههژار، تهران: سروش.
- شمس قیس رازی (۱۳۷۳)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش سیروس شمیسا، تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۰)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.
- صفدی، صلاح الدین (۲۰۰۶ م)، الوافی بالوفیات، تصحیح و داد قاضی، بیروت: دار البشائر الإسلامية.
- صفی زاده، صدیق (۱۳۷۵)، نامه سرانجام، تهران: هیرمند.
- صهیدی، دیوان، دستنویس کتابخانه دولتی برلین، شماره Hs. Or. 9872
- صهیدی (۱۹۷۱ ش)، دیوان، کۆکردنه وهو شی کردنه وهی محمدامین کاردوخی، سلیمانی: کاردوخی.
- عتیق نیشابوری، ابوبکر (۱۳۸۱)، تفسیر سوراآبادی، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.
- عین القضاات همدانی (۱۳۶۲)، نامه ها، به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران، تهران: منوچهری و زوار.
- غلامی، سالومه (۱۳۹۹)، «گوش شناسی اشعار باباطاهر و اهمیت آن در بازسازی زبان بومی پیشین همدان»، پژوهش های زبان شناسی تطبیقی، س ۱۰، ش ۲۰، ص ۴۵-۷۸.
- فرهنگ فارسی - کردی دانشگاه کردستان (۱۳۸۵)، به کوشش محمدماجد مردوخ روحانی، سنندج: دانشگاه کردستان.
- فیروزبخش، پژمان (۱۴۰۲)، فهلویات، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار و سخن.
- کتاب پنجم دینکرد (۱۳۸۶)، به کوشش ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: معین.
- کشکول الفقرا، گردآوری محمدامین ابن صدرالدین محمد ساوینی، مورخ ۱۰۸۶ ق، کتابخانه فاتح استانبول.
- کوکب، میرزا مهدی خان (۱۹۰۴ م)، اشعار باباطاهر همدانی، بمبئی.

- که شکوئله شیعر یکی کوردی «گورانی» (۱۹۹۸ م)، دستنویسی ژماره Or. 6444 کتبخانه‌ی بریتانیا، ساغ کرده‌وه و سهرتانووسینی ئهنوری سولتانی، له‌ندهن: تراستی سۆن بۆ کوردستان.
- که شکوئله مه‌حمود پاشای جاف (۲۰۱۴ م)، (گردآوری ۱۳۷۷-۱۳۳۶ ق)، ناماده‌کردن و لیکۆلینه‌وه: حه‌سه‌ن جاف، به‌یروت.
- گنجینه‌ی یاری، رونوشت کاظم نیک‌نژاد، نسخه‌ی عکسی، ش ثبت ۱۱۸۵۷۴، مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، بی‌تا.
- لغات کردی، دستنویس ش ۱۲۸۱۳۷، کتابخانه‌ی مجلس، ۱۳۰۳ ق.
- لغات کردی، دستنویس ش ۱۲۸۱۳۷، کتابخانه‌ی مجلس، ۱۳۰۳ ق.
- لغت کردی - فارسی - عربی، چ سنگی، ش ۱۴۲۳۰، کتابخانه‌ی مجلس، بی‌تا.
- مصطفوی، اسدالله (۱۳۵۲)، دیوان باباطاهر عریان همدانی، عارف سوته دل همدان، تهران: بی‌نا.
- مقصود، جواد (۱۳۵۴)، شرح احوال و آثار و دوبیتی‌های باباطاهر عریان ...، تهران: انجمن آثار ملی.
- مکری، محمد (۱۳۲۹)، گورانی یا ترانه‌های کردی، تهران: بی‌نا.
- موسوی، سیدحشمت‌الله (۱۳۹۳)، هزار سال گمگشتگی، تهران: پیشرو مبتکران.
- مهردوخی کردستانی (۱۳۸۵)، موحه‌ممد، فره‌ه‌نگی مه‌ردوخ، سنندج: پرتو بیان.
- مه‌وله‌وی (۱۳۰۰ ق)، دیوان، دستنویس کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی مشهد، ش ۱۱۰۹۲.
- مه‌وله‌وی، عبدالرحیم بن سعید معدوم کرد (۱۳۷۸)، دیوان، به‌کوشش مه‌لا عبدالکریمی مدرس، سنندج: کردستان.
- مینورسکی، ولادیمیر و پرویز اذکایی (۱۳۷۵)، «باباطاهر»، دانشنامه‌ی جهان اسلام، تهران: بنیاد دائرة‌المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۳۸-۴۴.
- مینوی، مجتبی (۱۳۳۵)، «از خزاین ترکیه (۱)»، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، س ۴، ش ۲، ص ۷۵-۴۲.
- نفیسی، سعید، «پور فریدون»، پیام نو، ۱۳۲۴ ش، س ۱، ش ۱۱، ص ۲۲-۲۳، ۲۵.
- نوری عارف، محمد (۱۹۹۷ م)، وشه‌و زاروه‌کانی باباتاهیر و به‌راورد کردنیان له‌گه‌ل شیه‌وه‌کانی زمانی کوردی‌ده، هه‌ولیر.
- واله‌ داغستانی، علیقلی خان (۱۳۹۱)، تذکره‌ی ریاض الشعرا، تصحیح و مقدمه: ابوالفاسم رادفر، گیتا اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۴۴)، ریاض العارفین، به‌کوشش مهرعلی گرگانی، تهران: کتابفروشی محمودی.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۲)، مجمع الفصحاء، به‌کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.

- de Gobineao, A. 1895, *Trois ans en Asie*, Paris.
- Elwell-Sutton, L. P., "Bābā Ṭāher 'Oryān", *Encyclopedia Iranica*, 1988, III/ p. 296-297.
- Hadank, K. 1926, "Die sprache der vierzeller des Bâbâ Ṭāhir", *KurdischPersische Forschungen von Oskar Mann*, Berlin, pp. xxxvii-lv.
- Heron A. 1902, *The Lament of Bābā Ṭāhir*, London.
- Huart, C. 1885, "Les Quatrains de Bâbâ Ṭāhir 'Oryân en Pehehlevi musulman", *Journal Asiatique*, paris, VI, pp. 502-545.
- Mackenzie, D. N. 1966, *The Dialect of Awroman (Hawrâmân Luhôn)*, Kobenhaven.
- Minorsky, V. 1943, "The Gūrān", *BSOAS*, vol, 11, pp. 75-103.
- Minorsky, V. 1986, "Bābā Ṭāhir", *The Encyclopedia of Islam*, Leiden, I/ pp. 839-842.
- Mokri, M. 1967, *Le Chasseur de Dieu et le mythe du Roi Aigle (Dawra-y Dāmyārī)*, Wiesbaden.
- Sa'īd Khan [Kurdestani].1927, "The Sect of AhliHaqq (Ali Ilahis), 17(1), pp. 31-42.
- The Complete of The Pahlavi Dinkard* (1911) D. M. Madan (ed.), Bombay.
- Wolff, F. 1965, *Glossar zu Firdosis Schahname*, Berlin.

Abstract

Baba Tahir's couplets in Taqi al-Din Kashani's summary of poetry

The Summary of Poems and Thoughts (dated around 1007 AH) by Taqi al-Din Kashani is the second source after the Battle of the Qonyah Museum (dated 848 AH) that contains 33 ancient and original couplets by Baba Taher. After examining these couplets, the author divided them into 3 categories: simple (5 couplets), medium (16 couplets), and difficult (12 couplets) in terms of linguistic and semantic problems. In this article, he has read and reported on 9 difficult couplets. In this reading and report, first, scientific-critical correction, phonetics, and Persian translation of each couplet are carried out, and then syllabic and prosody meter, rhyme and row, and explanation of words and terms, mythological teachings, discussions related to people's culture, comparative points, and ... various witnesses and examples from different texts and people's speech are provided. Following the studies conducted in this article, the following results have been obtained: 1) The linguistic structure of Baba Taher's couplets is Gorani, which is influenced by Kurdish, Laki, Lori, and Persian, and under the influence of Western Iranian languages, there is no ambiguity in their reading and understanding. 2) Following the Gorani poetic tradition, the meter of the couplets is also syllabic, which has become close to prosody meter due to the manipulations of scribes and narrators.

Keywords: Baba Taher, Summary of Poems, Taqi al-Din Kashani, Couplet, Gorani language.

۳۹۳

من کلام سلطان العارفين باباطاهر

ختم آنی نه بر دانه نه سالان	آیه رودی که دل چندید بدان	در خرم آنان که با من نویسنند	انیشند و با چند بر امان
چنین بخت اگر ادم که نه و نیم	بشم آنان بودیم که نه و نیمند	در کوی خنده خدای ز کرمی	و آه را زنت کردند و آه نشینند
از نیمه دل از کجی ترسم	جهانی دل نه از کجی ترسم	در بوی قدیر مشو از روشنائی	در کعبان بزاری از کجی ترسم
از که بار بار دست دوام	از نه حدم که خنده آن ادرای	در از بوی لایم چون شالم	در ادای کثرت خاتم شالی
بیلای دل نشینی زار تالی	از که دور از لایم چون شالم	در جلد ایک زنی در ویرستان	سایگی بکجی دست و ستان
هر که چرخش نی بچشم خوانند	سلطان آسمان چو درستان	در نه که پیش من جاری در اموز	که این دانه بشوای که کم روز
کسی و از هم که بی روز و آیه	کسی و از هم که کم روز و آیه روز	در نه شوان ساربان یک یک شام	تقریب شوان کوشش آیه ادم
بعد نه شوی کتب نه نویسم	دست یو ادم که غمی یو ادم	در یکسان شیم آیه یکسان شیم	دو چشم از بین بران یکسان شیم
چون که زور بر آید و آیه ایم	توانم که کز زور بران یکسان شیم	در غرض عذای که دلی و دلان را	در چشم ز کیشش توان و آیه
زور شش آگاه و در باهای	هر یو شش شش سوخته دلان را	در بیدم هر دو نیم به نه نشند	نویسند و آیه به نه نشند
مین و از نه که شش آله یون	چون ادم که دین و نام به نه نشند	در اگر کلمت کوا و شش آله کی	هر اوادی که افکند که کوه
چند روزی بخت برک نماند	و شش تا جاودانی یون نه که	در نه شیم کشتی آله و ده امان	آیه آینه و ادم شش مان
وقت آن بی که بویش و امن آیه	زده بادش بری سانه سالان	در چه خورده اسر و امان نام خوانند	نامیان باورده نکلان برانند
چرخ جان روز دالی بکری ارد	که یارب از کجاست با برانند	در ادم که بیو دینش فی بو	نصبت یکم شش و شش فی بو
بوادش بیدم نش میوری واد	باز شیم وادش فی بو	در باد و باد که امشو شورانی	راه در شش و منزل دورانی
چند باد و باد که تا جایی نویسم	چند روزی منی دستورانی	در از از خاک آدم با خاک شیم	تن دست آدم بهار شیم
چند باد و باد که تا جایی نویسم	سوک بار آدم هر بار شیم	در دل بر در واد و اجد آیه شیم	روغلت بنوا جدم آیم و شیم
چند باد و باد که تا جایی نویسم	ای ترس از خدا جدم آیم و شیم	در نه شیم که این خرم یکسان به	قدرت آیه ای از کجی ترسم
چند باد و باد که تا جایی نویسم	هر که خاف چری غافل خری تر	در نه شیم که این خرم یکسان به	زمین جدمان بران اسمان به
چند باد و باد که تا جایی نویسم	نه چندان نام و نه چندان نشان به	در نه شیم که این خرم یکسان به	هر چندان غمی دور از خدا آیه
چند باد و باد که تا جایی نویسم	راز او با نه جدم و ادم و ادم	در از از خالوای آیه شیم ادم	که از درک داران و شسته دالم
چند باد و باد که تا جایی نویسم	غده در دست سر در شیم و ادم	در نه شیم که این خرم یکسان به	کلام آسته زمان کار و شیم
چند باد و باد که تا جایی نویسم	شرم ادم از آن و از آیه شیم	در نه شیم که این خرم یکسان به	آیه آرم و ادم و شش مان
چند باد و باد که تا جایی نویسم	زده بادش بری سانه سالان	در نه شیم که این خرم یکسان به	نامیان باورده نکلان برانند
چند باد و باد که تا جایی نویسم	که یارب از کجاست با برانند	در نه شیم که این خرم یکسان به	بر شسته چند کردن خرم خدای

